پرسش و پاسخ

۱-۲-۳

www.iran-archive.com

سخنرانی یکی از برادران مجاهد

پیرامون بحث تبیین جهان

در دانشکده پلی تکنیک

پرسش و پاسخ

(۱)

www.iran-archive.com

انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی

www.iran-archive.com

■ پرسش و پاسخ (۱)

■ سخنرانی یکی از برادران مجاهد پیرامون بحث تبیین جهان

■ چاپ: انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی

■ چاپ اول

■ دی ۱۳۵۸

■ حق چاپ محفوظ

جلسهٔ اول

www.iran-archive.com

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام به همهٔ خواهران و برادران ، همانطور که خودتان هم مشاهده می‌کنید در این سه جلسه‌ای که از بحث وجود می‌گذرد سئوالات بالنسبه زیادی از طرف خواهران و برادران شرکت کننده در این بحث عنوان شده است ؛ سئوالاتی که خواه ناخواه به‌ترتیبی ذهن خواهران و برادران را اشغال کرده ، حتی شاید بتوان گفت که روی عمل آنها سایه انداخته است . طبعا به همین دلیل ، حداقل خواهران و برادرانی که این سئوالات را طرح کرده‌اند ، خواهان این هستند که سئوالاتشان به ترتیبی پاسخ داده شود ، ولی بدلائلی که بعدا خواهم گفت ، و هم به دلیل حجم زیاد سئوالات ، کمی وقت و تعداد زیاد شرکت کنندگان در جلسه ، خواه‌ناخواه حداقل به صورت یک بحث متقابل و رودررو ــ به شیوه‌ای که شاید در جامعه خودمان هم مرسوم باشد ــ امکان پاسخ گوئی به این سئوالات وجود ندارد . اما آیا این مسئله و مشکلاتی که ذکر کردم و مسائلی که بعدا خواهم گفت ، باید باعث بشود که ما از کنار این مسائل بگذریم ؟ یا باید به ترتیبی در همین وقت محدود و فرصتی که داریم چند تا از سئوالات را انتخاب کرده و به پاسخ گوئی این سئوالات بنشینیم ؟ طبعا شیوهٔ معمول ، مسئله ما را حل نخواهد کرد ، زیرا همانطوریکه خواهم گفت ، خیلی از این سئوالاتی که عنوان شده ــ حداقل در این چند جلسه‌ای که از بحث گذشته ــ به این بحث به طور مستقیم یا حتی غیر مستقیم ، مربوط نیست . یا سئوالاتی است که ریشهٔ این سئوالات (که در حقیقت از درون این ریشه‌یابی می‌توان شیوه‌ی درست پاسخ گویی به این سئوالات را پیدا کرد) ، این نیست که بتوانیم از طریق یک بحث صرفا تئوریک و نظری به پاسخ گویی این سئوالات بنشینیم ، چون این سئوالات به طور مقدم زائیده و ناشی از مسائل دیگری است که شاید در همین جلسه مفصل‌تر در موردش صحبت بکنیم .

www.iran-archive.com

پس‌همانطوریکه خودتان مشاهده می‌کنید اگر ما بخواهیم یک برخورد مسئولانه با این قضیه داشته باشیم ، خواه‌ناخواه این روش معمول ، که یک روش غیر مسئول و خودبخودی هم هست ، پاسخ گوی سئوالات و اشکالات ما نخواهد بود . به همین دلایل ، قبل ازشروع پاسخ گویی به سئوالات مشخص ، شناخت و پیدا کردن شیوه‌ی درست برخورد با مسائل و این‌که آیا واقعاچگونه میشود به این سئوالات مختلفی که خواه ناخواه ذهن افراد را به خود مشغول کرده ــ و حتی همانطوری که‌گفتم روی عمل ، حرکت و موضع گیری‌هایشان سایه‌انداخته‌ــ پاسخ بگوئیم ، ضروری است . اگر مقداری دقیقتر و مسئول‌تربه مسئله نگاه کنیم ، طبعا این قضیه راه حلها و شیوه‌های خاص خودش‌را دارد ، حداقل در مقطع کنونی تاریخی که ، زندگی می‌کنیم . از طرفی ، با اتکاء به تجربیات و دست‌آوردهایی که بشر در طول تاریخ بدست آورده‌وازطرف دیگر با اتکاء به تبیینات و راهنمائیهایی که از طرف انبیاء الهی و توحیدی شده ، این امکان وجود دارد که ما حداقل شیوه و راه درست ورود به مسئله را پیدا کنیم . چون همانطوری که در شروع این بحث عنوان شد ، این بحث مجموعهٔ یک سلسله سخنرانی نیست ، بلکه‌در حقیقت یک بحث‌آموزشی است . زیرا خواه ناخواه ، هر فرد متعهد و مسئول و هرکس که‌بخواهد انقلابی باشد و انقلابی عمل بکند ناگزیر از شناخت و درک عمیق اساسی‌ترین مسائل ایدئولوژیکی ــ البته عمیق در حد توان خودش و در حد صلاحیتش ــ هست . شاید شما هر کدامتان ، با شیوه‌های معمول آموزشی‌آشنایی داشته باشید که این شیوه‌ها اگرچه شیوه‌های مطلوب نیست ، ولی‌حداقل تفاوتهائی با یک‌سخنرانی‌معمولی‌که طبعا به آن ترتیب ، هدف خاص‌آموزشی در ارتباط با شنونده را دنبال نمی‌کند ، دارد . به این ترتیب ما در اینجا می‌خواهیم با اتکاء و با استفاده‌ازدست آوردها و تجربیاتانقلابی "سازمان"وسایرتجربیاتی‌که‌دراین‌زمینه‌هست، مناسبترین و

www.iran-archive.com

بهترین شیوه را انتخاب کنیم. وگرنه، همانطورکه خودتان هم شاهد بوده‌اید، این نوع سخنرانی‌ها در نهایت چیزی جز پیدا کردن یک سری اطلاعات پراکنده و یا حتی مطرح شدن مسائلی، که شاید واقعا بلحاظ ذهنی فردفرد ما آمادگی و کشش برخورد با آن مسائل را نداشته باشیم، نیست. براساس صحبت‌هائی که کردم ـ شاید برخلاف انتظار معمول که این جلسه میبایست اختصاص پیدا بکند به پاسخ گوئی سئوالاتی مشخص ـ حداقل درجلسه اول، محور بحث ما حول این مسئله خواهد بود:

پیدا کردن شیوه‌ای که بتوانیم ازاین طریق، هم از بحث وجوداستفاده آموزشی بیشتری بکنیم، وهم اینکه، این کلاس با همین امکانات محدود، بیشترین بازدهی و راندمان را داشته باشد.

اما قبل از ورود در این بحث، شاید تذکر یکی دو نکته لازم باشد، نکاتی که البته جای درست توضیحش در پایان این بحث است، ولی چون امکان دارد فرصت نرسد، در همین ابتدا یادآوری می‌کنم تا اشکالی دراین زمینه پیش نیاید:

نکته اول، در مورد شکل برگزاری این جلسه است. با توجه به توضیحاتی که دادم و در نظر گرفتن کثرت جمعیت، کمی وقت، تعداد زیاد سئوالات و دلائل دیگر، این امکان عملا وجود ندارد که ما بتوانیم حتی درمحدوده یکی دوسئوال، به بحث متقابل بنشینیم، یعنی اگر حول صحبت‌هایی که اینجا می‌شود کسی سئوالی داشت، بتواند برای تعمیق بیشتر مسئله، این سئوالات را مطرح کند. به همین دلیل، انشاءالله از جلسات بعد که وارد سئوالات و مسائلی که به طور اخص به بحث مربوط باشد، میشویم و باانتخاب سئوالاتی که هم تعدادزیادتری از خواهران و برادران طرح کرده‌اند، و هم ارتباط بیشتری به بحث دارد، در مورد آن‌ها صحبت می‌کنیم، ممکن است این صحبت‌هائی که اینجا می‌شود، برای بعضی از خواهران و برادران کافی

www.iran-archive.com

یا قانع کننده نباشد ، ولی باز هم در اینجا امکان آن را نداریم که در ادامه‌ی کارمان ، این سئوالات را جواب بدهیم . در همان جلسه‌ای که روز جمعه شرکت می‌کنیم ، اگر حول مسائلی که در این جلسه مطرح می‌شود بازهم سئوال یا اشکالی وجود داشته باشد ، می‌توانید بنویسید و به صندوقهای اشکالات بیندازید ، تا اگر فرصت باشد و ضرورت هم داشته باشدو یامسائلی باشد که واقعا توضیح بیشتری را طلب می‌کند ، دراینجا مجددا درموردش صحبت کنیم .

نکته دوم ، در مورد هدف کلی از برگزاری این جلسه می‌باشد ، هدف از برگزاری این جلسه ، چیزی جز تعمیق بیشتر همان بحثی که در روز جمعه صورت میگیرد (که تنها از طریق پاسخگوئی به سئوالات واشکالاتی که در ارتباط با بحث مطرح است و یا ارائه تذکرات ، رهنمودها و مسائلی که واقعا بتواند به درک بیشتر بحث و استفاده هرچه کاملتر از آن کمک کند ، میسر است) ، نخواهد بود .

این دو نکته‌ای بود که می‌خواستم مقدمتا تذکر بدهم .

امامحوراصلی صحبت این جلسه :

"پیدا کردن شیوهٔ درست برخورد" ، چه با بحثی که در روز جمعه صورت میگیرد و چه با اشکالات و سئوالاتی که حول آن بحث در ذهن خواهران و برادران مطرح می‌شود ، یا بطور کلی ممکن است از قبل وجود داشته باشد ، و خواهران و برادران بخواهند با استفاده ازاین فرصت پاسخش را پیدا کنند ، می‌باشد . یعنی پیداکردن شیوه حداکثر بهره‌برداری از این فرصت موجود در رفع گره‌ها و گیر و پیچ‌های ذهنیمان که خواه‌ناخواه روی عملمان هم سایه می‌اندازد . این ، در حقیقت همان مسئله‌ای است که ما میخواهیم در این جلسه تا جائی که در توانمان هست و تا جایی که تجربیاتمان اجازه میدهد به‌آن اشاره‌کنیم وواقعا از آن ، نتایج و رهنمودهای

www.iran-archive.com

عملی بگیریم ، نه یک‌بحث صرفا نظری و تئوریک ، که ممکن است برای خیلی‌ها حادبه داشته باشدو حتی به طور مقطعی اقناع و ارضاءشان بکند . نه ، ما دنبال این نیستیم ، بلکه دنبال این هستیم که واقعا از این فرصتی که پیش آمده استفاده بکنیم .

موقعی که از شیوه برخورد صحبت می‌کنیم ، می‌خواهیم ببینیم اصلا منظورمان از این شیوه برخورد چیست؟ البته باز مقدمتا تاکید کنم که نمیخواهیم وارد یک بحث نظری و تئوریک صرف در این زمینه شویم ، ولی اگر مجموعه بحث‌هایمان هم به تعریف مشخص در این زمینه منجر شد که چه بهتر ، ولی واقعا دنبال آن چیزی هستیم که یک درک بالنسبه عینی‌از مسئله بما بدهد . در همین رابطه شاید طرح مثالهائی ، تا حدی مسئله را روشن بکند .

از مسئله شناخت شروع میکنیم : در برخوردی که بشر با محیط و دنیای پیرامون خود،ش دارد ، می‌خواهد این محیط را بشناسد (الان به دلایل این شناسائی کاری نداریم) . آیا واقعا امکان دارد حداقل در مقطع فعلی تاریخ ، با یک‌برخوردکور و خودبخودی و فارغ ازتوجه به‌قانونمندی‌های متخص حاکم بر این کار ، دست به یک چنین کاری زد؟ نه ، این برایمان روشن است که چنین مسئله‌ای امکان‌پذیر نیست . وتلاش تاریخی بشر هم در همین جهت بوده ، شناخت قانونمندی‌ها ، حتی قانونمندی‌هائی‌که‌برخود شناخت حاکم است. منتد،روش و سیستمی‌که ازطریق‌آن‌بتود با پدیده‌های‌فراوان‌و متنوع جهان پیرامون برخورد کرد ودرکوتاهترین‌زمان‌ممکن ، به شناختی درست و واقعی از آنها ، دست یافت .

ما میخواهیم دررشتهٔ فیزیک ،که‌طبیعتا دامنه‌خیلی‌وسیع و گسترده‌ای دارد و رشته‌های متعدد ومتنوعی را در برمیگیرد ، در این زمینه و حداقل در یکی از رشته‌هایش به طور نسبی ، صاحب نظر بشویم . یعنی بتوانیم

www.iran-archive.com

با مسائلش برخورد کنیم ، بشناسیم ، راه‌حل ارائه بدهیم . طبیعی است که رسیدن به چنین نقطه‌ای ، یعنی به طور نسبی صاحب‌نظر شدن در یک‌رشته خاص و مشخص از علم فیزیک ، نیازبه این دارد که ما از شیوه و روش خاصی استفاده بکنیم که بطور مثال در جامعه خودما ، روش معمول و کلاسیکش را می‌بینیم : آموزشهای ابتدائی و متوسطه و دانشگاه و مراحل بعدی . وقتی از این مراحل کلی وارد جزئیاتش می‌شویم ، خود این جزئیات هم ، شامل مراحل جزئی‌تری هست که اگر هر کدام از آن حلقه‌ها ناقص باشد یا درست طی نشود ، خواه ناخواه ما به آن منظوری که داریم نخواهیم رسید .

اینها دومثال ساده وملموس بود برای اینکه واقعا بدانیم که وقتی از روش و شیوهٔ برخورد با این مسئله مشخص صحبت می‌کنیم ، حداقل بطور کلی ، منظورمان چیست ؟ منظور این است که نمیشود بدون حساب و کتاب ، بدون شناخت قانونمندیهای حاکم بر شناخت چنین پدیده‌ها ، که فی‌الواقع پیچیده‌ترین پدیده‌هایی هستند که انسان با آنها مواجه است ، آنها را شناخت . نمیتوان صرفا با اتکاء به این مسئله که مسائل ایدئولوژیک یا مسائل سیاسی ـ اجتماعی ، مسائلی هستند که ما در زندگی روزمره‌مان با آنها موجه هستیم و ذهن هرکدام از ما به نسبتی با این مسائل مشخص آشناست ، نمی‌شود همینجوری وبدون حساب و کتاب وارد این مسئله بشویم . نتایج نعی چنین برخوردی ، از قبل مشخص است . اگر واقعا در چنین برخوردی ما احساس هم کردیم ، که مسائل ایدئولوژیک ، حل شد و به نتایجی رسیدیم ، به این نباید اعتماد کرد . این حل مسئله ایدئولوژیک نیست . این یک ارضاء و اقناع فردی ، ذهنی و عاطفی روشنفکرانه است ، که دلایل مختلف هم می‌تواند داشته باشد .

بنابراین پیداکردن این شیوه و این روش ، یک مسئله الزامی است . یک چیزی که اگر ما از آن فرارکنیم به هر دلیلی ، با توجه به این که درساده‌ترین

مسائل هم نمیشود بدون شناخت روش و شیوه درست، وارد شد و درست هم از آن بیرون آمد، طبعا در مورد مسائل پیچیده ایدئولوژیک این مسئله بطور خیلی جدی‌تری مطرح است. شاید در شرایط موجود، دیگر برای خیلی از خواهران و برادران تجربه جریان اپورتونیستی چپ‌نما که در آن شرایط، انبوهی از مسائل ایدئولوژیک را در ذهن هواداران سازمان ایجاد کرده بود (مسائلی که در آن شرایط فکر می‌کردند واقعا در ارتباط با آنها، به حقایق تازه‌ای رسیده‌اند، حقایق تازه‌ای برایشان مکشوف شده) روشن شده باشد، که چه فضائی بود که بدنبال خودش انبوهی ازاین سئوالات را می‌آورد، وحتی طرف را تا مرز تغییر ایدئولوژی به‌پیش می‌برد، بدون اینکه در حقیقت تحول خاصی در رفتار، کردار، ذهنیات و مطالعات طرف صورت گرفته باشد.

این توضیحات کلی اساسا" حول و حوش خود مسئله شیوه وروش بود. اما حالا وارد این مسئله بطور خاص می شویم، در رابطه با بحث موجود (یعنی شیوه برخورد درست با مسائل ایدئولوژیک و به طور خاص، بحث وجود که بحث اصلی جلسات جمعه است)؛ تا ببینیم واقعا تجربیات سازمانی ما و همچنین تجربیات تاریخی بشر، چه رهنمودهای علمی را در این زمینه در اختیار ما قرار خواهد داد.

موقعی که از شیوه‌ی بحث صحبت می‌کنیم، نباید این تداعی بشود که صرفا منظور شکل برخورد یا ترتیب برخورد ماست. مثلا این سئوال را اول مطرح کنیم یا دوم، یا اینکه اول بیائیم فکر کنیم، فکر نکنیم. نه، یک‌جنبه‌اش به شکل برخورد ما برمیگردد و یک جنبه‌اش محتوای خود این شیوه‌ی برخورد است؛ که‌حالا به طور مقدم در مورد محتوای این شیوه‌ی برخورد، صحبت داریم:

اولین مسئله‌ای که طبیعتا باید ذهن ما را اشغال بکند و همانطوریکه

ذهن خیلی از خواهران و برادران را اشغال کرده ، انتظار از این بحث است ، از این بحث مشخص ، بحثی تحت عنوان وجود یا تبیین جهان . اگر انتظار ما از این بحث مشخص نشود و واقعا ما ندانیم که در این بحث مشخص ، دنبال چه هستیم ، بطور ناخودآگاه انبوهی از مسائل ایدئولوژیک ، حتی سیاسی ، اجتماعی (که یا بترتیبی به‌این بحث ارتباط پیدا میکند و یا به دلایلی در جلسه روز جمعه عنوان میشود) ذهن ما را به خودش مشغول خواهد کرد و خواه ناخواه از پرداختن به مسائل اساسی‌تری که در این بحث به طور جدی به‌دنبالش هستیم ، باز خواهیم ماند . یعنی اول باید بدانیم که این بحث نه در یک جلسه و چند جلسه ، بلکه در نهایت ، چه مسائلی را میخواهد حل بکند ، حالا اینکه به طور فردی ما چقدر باید توانائی داشته باشیم تا از این بحث استفاده بکنیم و مسائل ذهنیمان را حل کنیم ، این دیگر مسئله ثانوی است . مسئله مقدم این است که انتظارات ما چیست ؟ که خود این سئوالاتی که در این سه جلسه گذشته شده ، دقیقا این مسئله را نشان میدهد که نه ، روشن نیست . طبعا تقصیر از خواهران و برادران نیست . هرکدام از شما انبوهی سئوال ، مسئله و مطلب دارید و میخواهید پاسخش را پیدا کنید . و این بحث‌هایی هم که تنظیم شده ــ نه این بحث مشخص ــ اگر امکان ادامه باشد ، جلسه‌ٔ بحثهای بعدی ، نهایتا می‌خواهد این مسائل را حل کند ، و هیچ تردیدی در آن نیست . در این بحث وجود ، همچنانکه از عنوان بحث پیداست و در جلسه جمعه هم توضیح داده شده ، در نهایت بدنبال این مسئله هستیم ــ این مسئله اساسی ، که فلسفه‌ها و دیدگاههای مختلف ناگزیر از پرداختن به آن می‌باشد ــ که "وجود چیست ؟" وهمچنانکه توضیح داده شد ، بقیه سئوالات و مسائل به شکلی ، از دل این سئوال بیرون خواهند آمد و در نهایت به‌این مسئله برمیگردند . قسمت اول بحث ، قواعد تکامل است ، یعنی بررسی علمی مسئله . قسمت دوم ، تبیین فلسفی مسئله

www.iran-archive.com

است ،که درحقیقت ، بحث اصلی وجود هم آنجا خواهد بود بطور حرفی تر این بحث مراحلی دارد . درآغاز بررسی تاریخچه و قواعد تکامل است برای آشنایی ذهن با مسئله‌ای که نهایتا می‌خواهیم به تبیین آن بنشینیم . و بعد از آن وارد تبیین مسئله ، از دیدگاههای مختلف میشویم . وبالاخره می‌رسیم به‌تبیین مسئله‌از دیدگاه توحیدی و درپایان ،بررسی مسئله درارتباط با قرآن ومفاهیمی که آنجا آورده شده .

در نتیجه‌می‌بینیم ،چنین تلقی ازبحث ،انبوهی از سئوالاتی که بطور مقدم ذهن مارا ممکن است اشغال کند ، حداقل از ذهن ماکنار خواهد رفت . نه اینکه طی بشود ، کنار خواهد رفت . بطور مثال ، سئوالاتی بوده از این قبیل در این بحثی که‌شد ، مسئله آدم وحوا چه‌میشود ؟ مسئله خلقت از نظر قرآن چه می‌شود ؟ اگر در ابتدای این بحث اشاراتی به‌این مسائل شد ، دلیل براین نبود که در آن نقطه بخواهد این مسائل رابه طور همه جانبه مورد بررسی‌قراردهدو یاپاسخ نهایی‌اش‌را درآنجا ما پیدا کنیم ، نه ، تازه تمامی این بحثهائی که صحبتش راکردم ، موقعی که انجام شد ،آنوقت ما مدخل وراه ورود درست به‌این‌مسائل راپیداکرده‌ایم . یعنی همانطوریکه آن فردی که می‌خواهد فیزیک‌دان بشودتا زمانی که دوره‌های مقدماتی راحل نکرده ،واقعا "امکانش‌نیست دریکچنین قلمروئی وارد شودو با چنین مسائل پیچیده‌ای درگیر شود ، خواه ناخواه ، درارتباط با مسائل ایدئولوژیکی ، این مسئله به‌طورجدی‌تری مطرح است . این مسائل جواب خودش راپیداخواهد کرد . ولی طبیعتا " نه آن‌جوابی که شاید هر کدام ازشماها به نسبت‌وضعیت ذهنی که دارد ، به‌نسبت گذشته‌اش ، انتظار داشته‌باشد . همانگونه که فیزیکدان موقعی‌که مراحل مقدماتی راطی‌کرد ، به‌افقهای تازه‌تر وجدیدتری دست پیدامی‌کند ، مسائلی در جلوی چشمش بازمی‌شود ، راه‌هائی را پیدا می‌کند که درآن مراحل ابتدائی ومقدم‌تر اصلا " به ذهنش خطورنمیکرد و شاید اگر در آن نقطه این مسائل برایش مطرح می‌شد احساس مثبتی هم

www.iran-archive.com

برایش ایجاد نمی‌شد. نه، این یک‌واقعیت است. واگرما درست مسئله را پیگیری کنیم، درعمل به‌این نتیجه خواهیم رسیدکه بله، تمامی این‌مسائل پاسخ داده خواهد شد. ولی لزوما" نه‌باآن ترتیب وبا آن‌شیوه‌و با آن انتظاری که ممکن است تک‌تک ما داشته باشیم. در جلسات آتی‌اگر فرصت باشد که‌وارد بحث علم و فلسفه شویم با تفاوت تبیین وتشریح، آنجا خواهیم دیدکه انبوهی‌از سئوالاتی که‌به آغاز جهان مربوط می‌شود، آغازی که تئوریهای زیادی دراین رابطه تابه حال ارائه شده، تنها با شیوه، نگرش و روش درست برخورد با مسئله روشن خواهد شد یعنی اینکه‌مشخص کنیم‌که این مسائل را چگونه بایدواردش‌شد. آیاواقعا" این‌مسائل در فلمرو علم‌اند؟که‌ما این‌را مفروض‌گرفته‌ایم وبعدا" براین اساس محور اول، مشخص بودن انتظارات است. درکنار این مسئله یک‌اشاره‌ای بکنیم به‌شیوه و روش آموزش‌این مسائل در درون سازمان که‌در جزوه" تاریخچهٔ سازمان"و کتاب" جوابیه بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما" توضیحاتی در این مورد داده شده‌که‌آموزش در درون‌سازمان به‌چه ترتیبی بود. هیچوقت در درون سازمان بدون طی مراحل مقدماتی (که این آشنائیهای مقدماتی میتواند از بحث متدولوژی تابحث های سیاسی ـ تشکیلاتی ومسائلی از این قبیل باشد وباعث‌می‌شودکه‌فرد، یک‌رشد بالنسبه‌ومتعادل وهمگن داشته باشد) اگرفرد، این مراحل را طی نکرده باشد، به هیچ وجه‌دست به طرح و آموزش این مسائل زده نمیشود مگر بنابه ضرورت‌هائی. البته نه‌به این دلیل که‌سازمان پاسخ‌این مسائل‌راندارد. نه، دقیقا" به این دلیل‌که اگر برخوردی مسئول و جدی با مسئله داشته باشیم و هدف ما صرفا" لفاظی‌های روشنفکری و یا طرح یک سری سئوالات واشکالات ذهنی نباشد، راه و چاره‌ای غیر از این نداریم. باید این مراحل‌طی‌شود، باید این حلقه‌های ذهنی تکمیل شود. کسی‌که‌چهارعمل اصلی را بلد نیست. نمیتواند جبر یاد بگیرد. به موارد

www.iran-archive.com

استثنائی کاری نداریم ، قاعده این نیست .

شاید این شیوه آموزش واین‌شیوه برخورد به مزاق خیلی‌ها خوش نیاید ، و بگوید که اینها سئولات من‌است ، اینها مسائل من است ، اینها اشکالات من است . بله ، این سئوالات واشکالات هست ، ولی شیوه و روشش و متدش ، این دیگر دست ما نیست . قانونمندیهای خاص خودش را دارد که‌اگر از آن‌عدول‌بکنیم ، دقیقا به‌نتایج‌متضادی‌خواهیم رسید . نه‌تنها مسئله ما حل‌نخواهد شد ، بلکه سئوالات و ابهامات خیلی زیادتری هم برای ما ایجاد خواهد شد .

و اما می‌بینیم در شرایط موجود ، این ضرورت هست ، این‌برنامه‌باید انجام شود . سئوالات واشکالات مختلفی‌طبعا "وجوددارد‌و ما هم نمیخواهیم از کنارش بگذریم ، ولی‌واقعا" برای‌اینکه بتوانیم به‌این بحث جنبه آموزشی بدهیم و بطور عملی بتوانیم مسائلی را حل بکنیم ، توجه به الزامات و پایبند بودن به آن ، یک ضرورت است . و اگر از این‌قانونمندی‌ها عدول بکنیم ، این خود ما هستیم که ضرر خواهیم کرد .

و یا ممکن است تلقی‌های مختلفی اساسا" از حل مسئله ایدئولوژیک وجود داشته باشد . موقعی‌که می‌گوئیم مسئله‌ایدئولوژیک حل شد ، یعنی‌چه؟ یعنی آیا واقعا یک‌فرد را که ما در درون سازمان در نظر میگیریم ومی‌گوئیم مسائل ایدئولوژکش به طور نسبی حل شده است ، یعنی اینکه هر سئوال تئوریک و نظری راجلوی‌اوگذاشتی ، او در کوتاهترین فرصت پاسخ مطلوب و لازمش را بدهد ؟ نه ، چنین‌نیست . نه‌تنها فرد در اوج بلوغ ایدئولوژیکی خودش چنین توانائی نخواهد داشت ، حتی یک سازمان هم نمیتواند به سادگی یک‌چنین‌ادعایی‌را بکند . پس‌می‌بینیم ، این انتظار درستی نیست . ولی نباید به‌سرعت‌از آن این نتیجه را گرفت که خوب ، پس با این حساب مسائل ایدئولوژیک را رها کن ، یعنی سئوالات را مطرح نکن یعنی به‌مسائل

www.iran-archive.com

نباید پاسخ داده بشود! نه. این نتیجه‌گیری درستی نیست. نتیجه‌گیری درست این است که موقعی که ما میخواهیم به پیچیده‌ترین مسائل ــ مسائلی که خواه ناخواه ذهن ما را مشغول کرده و عمل ما در نهایت منوط و معطوف به آنهاست ــ پاسخ بدهیم، پاسخی که الزامات عملی داشته باشد، باید به قانونمندیهایش تن بدهیم. باید به اجباراتش تن بدهیم. چطور؟ خیلی ساده. این مسئله در دهر ما به این شکل حل می‌شود که یک فیزیک‌دان دهها سال زحمت می‌کشد ولی بازده در یک رشته از فیزیک به طور نسبی صاحب نظر است، ولی ما میخواهیم شما در ارتباط با یک بحث مشخص، حتی چندین جلسه، بطور نسبی تمامی مسائل ایدئولوژیک را، آنهم در ابعاد نظری و تئوریکش، بتوانیم با آن برخورد بکنیم بتوانیم جوابش را پیدا بکنیم، بتوانیم هر مدعی که پیدا شد زود حواسش را بدهیم! نه، اصلا این تلقی، تلقی درستی نیست اگر ما با این دیدگاه به استقبال این بحث آمده‌ایم، اگرچه گفتم در نهایت خواه ناخواه این سری بحث‌ها هم جز این ندارد که مسئله هستی او بلحاظ ایدئولوژیکی در دیدگاه ما مسئله خدا) را برای ما حل بکند.

ما ایدئولوژی را برای این نمیخواهیم.

پس می‌بینیم بطور خود بخودی از درون محور اول (که انتظارات ما از بحث بود و در ضمن آن اشاره‌ای شد به شیوهٔ آموزش این بحث‌ها در درون سازمان)، محور دوم که رابطهٔ ایدئولوژی است با عمل یا ایدئولوژی به‌مثابه تئوری راهنمای عمل، درآمد. آیا واقعا تفاوتی وجود ندارد بین آن کسی که ایدئولوژی و بحثهای ایدئولوژیکی را برای این میخواهد که بتواند معضلات و مشکلات عملی و اجتماعی خودش را حل بکند و بخواهد از این طریق بن‌بستهائی را در مسیری که میخواهد حرکت بکند آن بن‌بستها را بشکند، با آن کسی که صرفا این بحثها و این صحبتها و این آموزشها را

برای ارضاء و اقناع شخصی خودش می‌خواهد؟ آیا واقعا تفاوتی وجود ندارد؟ تفاوت نه از این نظر که بله، بطور کلی متفاوت است. نه، دقیقا از این نظر که با آن دیدگاه به سراغ مسئله آمدن، نه تنها مسئله ایدئولوژی و ابهامات ایدئولوژیکی حل نخواهد شد، بلکه باعث میشود تا بینهایت، غوطه بخوریم در مجموعه‌ای از این سئوالات و از این ابهامات (که جای بحث خیلی زیادی هم میتواند داشته باشد) شاید حداقل برای خود شما این مسئله محسوس باشد.

پس می‌بینیم لازمهٔ حل اصولی و درست مسائل ایدئولوژیکی، در درجهٔ اول، این برداشت و این تلقی است که این بحثها، این آموزشها، به این خاطر است که ما میخواهیم از این طریق مسئله حل کنیم، نه اینکه بحثهای فلسفی ایدئولوژیک را می‌خواهیم برای محافلی که دور هم بنشینیم و هر موقع خسته شدیم یا هر موقع علاقه پیدا کردیم، روی آن صحبت کنیم. با این تلقی، مسائل ایدئولوزیکی حل نخواهد شد. **مسئله‌ی دیگر، ارتباط تنگاتنگ و فشردهٔ ایست که مسائل ایدئولوژیکی حتی انتزاعی‌ترین مفاهیم ایدئولوژیکی با عمل و حرکت اجتماعی و نهایتا انقلاب است.**

یعنی اگر تصور ما اینگونه باشد که، مسائل ایدئولوژیک، مسائل فلسفی بدلیل اینکه مسائل مجرد و انتزاعی هستند، بدلیل اینکه بیشتر با تعقل سروکار دارند، پس باید صرفا در حیطهٔ بحث صحبت و نظر بگنجند، و بیائیم ارتباط اینها را با عمل قطع کنیم، طبیعتا به نتیجهٔ مطلوبی نخواهیم رسید. شاید مفهوم عمل، یک مفهوم کلی باشد. ولی برای اینکه عینی‌تر شود که واقعا چگونه میتوان مسائل ایدئولوزیکی، که ما میخواهیم راهنمای عملمان باشند، چگونه به این مسائل برسیم و پاسخش را پیدا کنیم، در عین اینکه هماهنگ هستیم با عمل اجتماعی، عمل اجتماعی بطور مثال در مقطع فعلی؛ مفهومش شاید نیاز به توضیح زیادی نداشته باشد، بدلیل

اینکه هم در این مورد سخنرانی‌های مختلفی شده و هم در جزوات سازمان روی این مسئله زیاد صحبت شده . بله ، موقعی که از عمل اجتماعی در مقطع فعلی صحبت می‌کنیم ، پرداختن به‌مسائل ایدئولوژیکی و پیدا کردن پاسخهای مناسب درحد توانمان ، لازمه‌اش قرار داشتن در یک موضع جدی و واقعی ضدامپریالیستی است . شاید این‌ارتباط مقداری پیچیده باشدو به لحاظ تئوری ، توضیحات بیشتری را طلب کند ، ولی به لحاظ عملی برای خیلی از ما محسوس است که نه ، نمیشود عمل از نظر جدا باشد . **من نمی‌توانم ضدامپریالیست نباشم و ادعا کنم که ایدئولوژی واقع گرایانه‌ای دارم** . نه ، این ارتباط تنگاتنگ است . و شاید خود حرکت چهارده ساله‌ٔ سازمان بهترین گواه این مسئله باشد .

پس می‌بینیم بطور خودبخودی ، مسائل خیلی روشن‌تر میشود . یعنی هرگام تئوریک ایدئولوژیکی که ما بخواهیم برداریم ، باید گامهای متناسب عملیش هم برداشته باشیم . و به همین دلیل بود که حتی در درون سازمان دقیقا تا جائی که در توان سازمان بود ــ و بعد از اینهم هست ــ به این مسئله توجه می شد . به‌دلیل اینکه ، این ارتباط از یک قانونمندی سرسخت و خدشه‌ناپذیر ناشی میشود ، یعنی ارتباط تنگاتنگ ایدئولوژی با عمل . درغیر این صورت ، یک سازمان انقلابی به لحاظ ایدئولوژیکی ، به تصور خیلی‌ها در حقیقت مسائل ایدئولوژیک را ماست مالی کرده بود ، یا سر اعضای خودش را شیره مالیده بود . نه ، واقعا چنین نیست . و دقیقا به همین دلیل هم علت انسجام و وحدت ایدئولوژیکی یک سازمان انقلابی را ، نه صرفا در بحثهای تئوریک و نظری صرف ، بلکه درارتباط تنگاتنگ تئوری وعمل باید جستجو کرد . اینجا می‌بینیم که از درون خود این محوری که صحبتش شد ، بطور طبیعی وخودبخودی ، این محور دیگر درآمد . این مسئله صلاحیت و توان است موقعی که ما معتقد باشیم که بین نظر درست ، تئوری درست ،

www.iran-archive.com

ایدهٔ درست و عمل. عمل درست، یک ارتباط تنگاتنگی است. یعنی ایدئولوژی‌ما، نظر ماکامل‌نمی‌شود مگر اینکه ماهمگام با تئوریهاو نظرهـایمان دست به عمل بزنیم. پس درایجا به دلیل اینکه ما محصوریم در جبریاتی، دستمان بطور مطلق بازنیست، عملمان درهر شرایطی یک محدوده‌ای دارد. پس‌خواه‌ناخواه‌چه‌به‌لحاظ فردی و چه به لحاظ اجتماعی، این محدودیت روی ما سایه‌خواهدانداخت. یعنی توان ما نامحدود نیست و اگر از این‌به بعد مسئله‌صلاحیت‌مطرح‌می‌شود، نه واقعابه این‌دلیل که آقا، این سئوالات را نباید بکنی، این سئوالات در حد تو نیست، یعنی اینکه این سئوالات بماند، نه. واقعا به این دلیل که اگر ما بدنبال حل مسئله هستیم و اگر بدنبال این هستیم که به‌تئوری‌ونظری برسیم که مشکلات و معضلات عملی و اجتماعی ما را حل بکند، باید به این رابطه معتقد و پای‌بند باشیم. حتی در ضمن خود این بحث، در نهایت خواهیم دید که (موقعی که ما صحبت از خدا می‌کنیم) دقیقا اثبات خواهیم کرد که بدون اعتقاد به وجود خدا، بدون‌اعتقاد به‌وجود مطلق، در نهایت تضادهای تاریخی لاینحل خواهد ماند و ما با بن‌بستهای جدی مواجه خواهیم شد، حتما این اثبات خواهد شد. ولی‌اثبات باالزاماتی‌که‌صحبتش‌را کردیم، با متد و روشی که صحبتش راکردیم و غیر از این هم نیست. وگرنه واقعیتها ما را پرت خواهند کرد، ما را نفی خواهند کرد. همچنانکه تاریخ در این زمینه، گواه و شاهد خیلی خوبی هست، که چگونه فلسفه‌های نادرست، ایدئولوژیهای نـادرست (نادرست، نه اینکه نادرست‌مطلق طبیعی است، چرا که‌هر ایدئولوژی عناصری از واقعیت را در درون خودش دارد) هیچوقت قادر نبوده‌اند علیرغم سرسختی مدعیان وصاحب‌نظرانشان، خودشان را به واقعیت‌تحمیل کنند. نه، این‌واقعیت بود که‌آن را نفی خواهد کرد. اسکولاستیزم سالهای خیلی طولانی، قرنهای زیاد، بشر را به بند کشیده بود ولی به هر حیث

www.iranarchive.com

نتوانست دوام آورد. چون این واقعیت است که بیرون می‌آید و پویائی دارد، در اینجا هم دقیقا چنین است. و اگر مجاهدینی که چنین ادعائی را دارند، اگر این ادعایشان نادرست باشد، بدون اینکه کسانی بخواهند بیایند به لحاظ تئوریک و نظری موضع بگیرند، نفی بکنند، رد بکنند، خود واقعیت نفی‌شان می‌کند.

حالا این ارتباط تنگاتنگ تئوری و عمل را، آورده‌ایم توی سازمان، آورده‌ایم در ارتباط با فرد، آورده‌ایم در این جلسه مشخص، که نتیجهٔ عملی چیست؟ آیا واقعا جزوهٔ رهنمودهای کار ایدئولوژی سازمان (که توصیه می‌کنم خواهران و برادرانی که فرصت دارند حتما مطالعه کنند، با دید جدی‌تر)، آیا صرفا برای این نوشته شد که یک عده‌ای بخوانند و خوششان بیاید که "به‌به، عجب مطالبی است"! نه، دقیقا به این دلیل بود که "سازمان" تجربیات سازمانی خودش را در برخورد با مسئله ایدئولوژی در اختیار کسانی قرار بدهد که خواهان پیگیری و حل مسائل ایدئولوژیکی خودشان هستند. البته یک حل انقلابی، حلی که به عمل منجر میشود. آری، این تجربیات به این علت مدون شد. شاید برای خیلی این تصور بود که رهنمودهای کار ایدئولوژی "سازمان باید بیاید مشخصا مسائل ایدئولوژیکی و فلسفی مشخصی را بگیرد و شروع کند به بحث تئوریک کردن. نه اینکه این بحثها نخواهد شد، نه. منظور اینستکه بحثها جا بیفتند، برای اینستکه ما بتوانیم نتیجه بگیریم از این بحثها، که لازمه‌اش پایبندی، اعتقاد و عمل جدی به آن دستاوردها و تجربیات است. اگر صحبت از توان می‌شود، اگر صحبت از حرکت از معلوم به مجهول می‌شود، اگر صحبت از رابطهٔ تنگاتنگ ایدئولوژی و عمل می‌شود. اینها یک مفاهیم صرفا نظری و تئوریک نیستند، این محصول و چکیدهٔ چهارده سال کار سازمانی و انبوهی از تجربیات تاریخی بشر است. تازه، توانسته‌ایم این مجموعه را جمع بزنیم، یک کانال ورود درست به

www.iran-archive.com

مسئله پیدا کنیم . نه ، نمیشود بدون این مقدمات ، نمیشود بدون اینکه من به یک حداقل الزاماتی پایبند باشم ، با یک ذهن مغشوش و آشفته ، باذهنی که هیچ تکیه گاهی ندارد ، با ذهنی که حاضر نیست هیچ عنصری را بپذیرد ، وارد بحث ایدئولوژی بشویم . حتما بایستی برای ورود به این مسائل ، یک تکیه‌گاههای مقدماتی را پذیرفت . همچنانکه می‌دانیم برای ورود در بحث شناخت ، بایستی پذیرفت که جهان قابل شناخت است (منهم کاری به اثبات تئوریک آن ندارم ، چون به بحث شناخت برمی‌گردد و به بحث ما بطور خاص مربوط نمی‌شود) ولی اگر این مسئله را نپذیریم ، چگونه‌می‌توانیم دست به شناخت بزنیم ؟ چگونه می‌توانیم بشناسیم ؟ چگونه می‌توانیم قانونمندی دربیاوریم ؟ نه ، این از الزامات کار است . دراینجا هم دقیقا چنین است .

به هر جهت ، تمامی این بحثها در نهایت باید به یک تکیه‌گاههای مقدماتی منجر بشود یعنی باید ازیک معلومات حداقل شروع کرد . این شک در همه‌چیز اگر به یقین در یک سری مسائل منجر نشود ، راه به‌جائی نخواهد برد . شاید واقعا اثبات تئوریک بعضی از بدیهی‌ترین مسائل ــ اتفاقا بدلیل بداهتش ــ خیلی مشکل باشد . ولی واقعا ما میخواهیم خودمان را روی چه چیزی معطل بکنیم ؟ دنبال چه چیز هستیم ؟ بله ، طبیعی است که بروسه‌هایی که طی شد ، نهایتا به پاسخ تئوریک این مسئله خواهیم رسید . ولی حداقل در شرایط تاریخی فعلی ، اینها دیگر مسائل دست و پاگیرما نیست . پس می‌بینیم حرکت از معلوم به مجهول ، (بطور مثال در مسائل پیچیده ایدئولوژیکی ،) یک ضرورت جدی و سرسخت است . باید تکیه گاه داشت در غیر اینصورت اگراز طریق مجهولات یا از طریق اینکه بخواهیم مجهولات را از کانال مجهولات جواب بدهیم . معلومات ما هم ، در هم خواهد ریخت . همانگونه‌که یکنفر ، گاه میخواهد برود وارد فیزیک بشود باید

مقدماتی را بپذیرد ، مقدماتی که شاید اثبات کامل و وافی‌اش بعد از طی پروسه‌هائی امکان‌پذیر باشد . اگر بخواهد زیر همه چیز بزند ، اگر بخواهد همه‌چیز را نفی بکند ، اگر بخواهد در هر خائی یک سوراخ باز کند ، طبیعی است نتیجهٔ کار ، چیزی جز انرژی هدر دادن نخواهد بود .

بر این‌اساس با توجه به صحبتهائی که شد (که طبیعتاً باعث میشود اهمیت این مسئله بیشتر شود) از خواهران و برادران خواهش می‌کنیم واقعاً آنهائی که خواستار حل مسائل ایدئولوژیکی هستند ، حتماً این جزوه‌را مطالعه کنند و جدی‌تر هم مطالعه کنند . شاید از خود این چند جلسه بحث وجود ، اهمیت مطالعه‌اش بیشتر باشد .

مسئله بعد ، برخورد یا نارسائی‌ها و نواقص ذهنی و گرایشات انحرافی ایدئولوژیک است ، همانطوریکه می‌دانید ما موقعیکه می‌خواهیم دست به شناخت بزنیم ، ناگزیر یک مرحلهٔ از این شناخت ، عبور این داده‌های حسی از ذهن و تعقل ماست . یعنی ما بطور مطلق نمی‌توانیم از این مسئله فارغ بشویم ، طبیعی است که هرچه مسائل پیچیده‌تر بشوند ، هرچه جنبهٔ ذهنی ، تجریدی و انتزاعی آن بیشتر بشود ، تاثیر و انعکاس این ذهنیتهای ما روی نتیجه‌گیریهایمان ، بیشتر خواهد بود . از طرفی ، با توجه به اینکه هرکدام از ما بدلیل بودنمان درون مناسبات اجتماعی و درگیر بودنمان با یک‌سری واقعیتهای عینی که خواه‌ناخواه ذهنیتهای ما از آنها متاثر هست (یعنی اینکه بطور قاطع می توان گفت که هر کدام از ما به درصدی ، ذهنمان به ایدآلیسم ، پوزیتیویسم و مکانیسیسم آغشته است و این درکش یک چیز مشکلی نیست) بدلیل اینکه ذهنیتهای ما یکدفعه شکل نگرفته ، بلکه در طول سالیان در ارتباط با ذهنیتهای دیگر ، با عینیتهائی که احاطه‌مان کرده بودند ، پس طبیعی است زمانی که بشر هنوز به لحاظ تاریخی وانعکاس این موقعیت تاریخی در ذهنیتهای فلسفی‌اش ،

www.iran-archive.com

بطور کامل نتوانسته است از پوزیتیویسم و مکانیسم رها بشود ، بطور فردی ما چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که با یک ذهن صاف ، پاک ، بی‌آلایش و فارغ از فسادهای این شکلی آمده‌ایم به سراغ برخورد با این مسائل ، نه . و این دقیقا همان جائی است که قرآن موقعی که مسئله هدایت را مطرح می‌کند ، هدایت قرآن را : "هدی للمتقین" یا عنوان می‌کند : "لایمسه الا المطهرون" آیا واقعا منظور از این تقوا یا آن طهارتی که آنجا عنوان می‌شود ، این تقوا و طهارت معمول توی جامعه است ؟ یا منظور اینستکه صرفا من علاقه داشته باشم ، بخواهم ؟نه ، این نیست ، مسئله خیلی پیچیده‌تر است . صداقت و تقوائی که موردنظر قرآن است (و به اشکال و صورتهای دیگر بر شیوه‌های شناختی که خود بشر هم عنوان می‌کند ،این مسئله هم خودش را نشان می‌دهد) این تقوای معمول نیست ، این صداقت معمول نیست . یک بعد از این صداقت ، پذیرش همین واقعیت است که بله ، ما خواستاریم ، ما خواهانیم ، علاقه هم داریم ، میخواهیم مسائل ایدئولوژیکی‌مان حل بشود .

ولی با ذهن نارسا ، با ذهن آغشته به مسائل انحرافی ایدئولوژیک ،نمیشود . حداقل باید شناخت‌های مقدماتی را پیدا کرد ، باید پذیرش نسبی‌داشت . این مسئله‌ای که ما بطور قاطع صحبت می‌کنیم ، مانند پوزیتیویستها که می‌گفتند "واقعیت آن چیزی است که من میتوانم بطور مستقیم لمسش بکنم" با این قاطعیت از این مسئله صحبت کردن . یعنی هنوز ذهنیت من از واقعیتهائی که در کادر پوزیتیویسم می‌گنجد ، فراتر نرفته . بله ، ذهنیت پوزیتیویستی دارم با ذهنیتهای مکانیستی . روابط خیلی پیچیده و متضاد بین پدیده‌ها را ندیدم (ندیدم ، منظور در عمل است ، شاید از نظر تئوریک خیلی هایمان این مسائل را بارها خوانده‌ایم ، بارها صحبت کرده‌ایم ، ولی برای درک عمیق و عینی مسئله که اینها سایه دارد روی ذهن ما طبیعتا با این ذهنیت

رفتن سراغ شناخت واقعیتها یا تعریف واقعیت؛ از قبل مشخص است که به چه نتایجی منجر خواهد شد). مطور اس سبت. باید اثبات عملی برایش پیدا کرد. بدون اینکه دقیقا مرز شناختهای علمی هم برایمان روشن بشود. نه، حداقل برای جستجو و پیدا کردن حقیقت بایستی این پیش‌داوریهائی را که ناشی از ذهنیتهای فاسد متاثر از روابط اجتماعی ما هست اینها را کنار بگذاریم. همان چیزی که باز هم قرآن میگوید: "فبشر *عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه*" چگونه میتوان چنین گفت، که واقعا ما به نقطه‌ای برسیم که در حد توانائیهای خودمان از پیش‌داوریها و از این ذهنیتهای فاسد بری بشویم؟ حتما روزی میشود، ولی نه صرفا با بحث و صحبت، نه، دقیقا میشود رسید. به این ترتیب، زمانی که ما به لحاظ منطقی، نظری و تئوریک رسیدیم به این مسائل، این مسائل را بیائیم درارتباط با خودمان پیاده کنیم، نه اینکه فکر کنیم که "بله، این مسائل هست ولی ارتباطی با من نداره، من دیگه کاملا صادقانه و آگاهانه آمدم در این قضیه"، نه، این عملکردهای پیچیدهٔ ناخودآگاه، مسائل که حتی بعد خصلتی پیدا کرده و با عواطف ما عجین شده، که برخوردباآنها نیاز به یک مبارزهٔ جدی انقلابی دارد نه صرفا یک سری توضیحات و تذکرات تئوریک. یعنی اگر می‌گویم عمل، این ذهنیتهای ما را هم پاک میکند. اینجاست که مفهوم این کلام قرآنی را خوب درک می‌کنیم: "*الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا*" را همان را به کسانی نشان خواهیم داد که با تمام وجود در راه رسیدن به ما تلاش می‌کنند. بله، اینها نیاز به یک زمینه‌های خیلی گسترده و وسیع فکری و تئوریک ندارد، نه، پای عمده‌اش در عمل است، پای عمده‌اش در پایبند بودن به طوری جدی و عملی به توانائیها و صلاحیتهای خود ما و پذیرش واقعیتهائی است که اگر بخواهیم از پذیرشش سرباز بزنیم حتما بیراهه رفته‌ایم و حتما به نتیجهٔ مطلوب نخواهیم رسید. و

یا صحبت‌کردیم از گرایشات‌انحرافی ایدئولوژیک . این گرایشات انحرافی ایدئولوژیک ، هم میتواند تظاهراتْ فلسفی ایدئولوژیک داشته باشد ، هم تظاهرات سیاسی ، اجتماعی داشته‌باشد وهم تظاهرات سازمانی ،تشکیلاتی ، طبیعی است زمانی که ذهنیت روشنفکر ما ، (روشنفکری که مورد نظر ماست) در ارتباط با این‌بحث مشخص ، به شدت متاثر است از یک جریان انحرافی ایدئولوژیک ،یک جریان اپورتونیستی که بازتابهای فلسفی هم پیدا کرده است ، آیا می‌شود مقدم براینکه ما این مسئله را بشناسیم ، این مسئله را روشن کنیم ، بازتابها و انعکاساتش را نشان بدهیم ؟ سئوالاتی که بطرز ناخودآگاه ایجادمی‌کند ، مثل یک شرایط عادی و معمولی دست بزنیم به یک بحث تئوریک و نظری صرف ؟ نه ، واقعیتها نشان داد ، عمل نشان داد که این شیوه درست نبود . شاید بحث تئوریکش مفصل باشد ولی واقعیت‌ـ بخوبی نشان‌داد آنهائی‌که درآن فضا واقعا خیلی‌هاشان از مواضع صادقانه کهٔ ، آقا ! مسائل ایدئولوژیک است ، حل نشده است ، باید جواب داده بشود ! ولی بدون توجه به‌اینکه مقدم براینها یک مسئله دیگراست ، مسئله‌ای که باعث شده‌انبوهی سئوالات را که در مقاطع قبلی برای تو اصلا مسئله نبود بدلیل اعتمادت ، حالا یکدفعه فوران می‌کند ، و یا باعث شده یک‌دهن آشفته ، یک‌ذهن‌هرج‌ومرج گونه ، یک ذهنی که انبوهی از سئوالات سیاسی ، اجتماعی ، فلسفی وحتی اقتصادی ، مسائل خصلتی ، بدون اینکه خودش بتواند تفکیک کند و بدون اینکه واقعا تکیه‌گاهی داشته باشد ، که خوب تو که این همه سئوال داری ، چگونه قانع خواهی شد ؟ معیارت برای قانع شدن چیست ؟آیا معیار و ملاک واقعیت ذهنیتها و عواطف ماست ؟ آن موقعی این مسائل درست خواهد بود که بنده خوشم بیاید ؟ بنده راضی بشوم ؟ نه ، چنین‌نیست ، حتما ملاک و معیار برای ارزیابی این شناختهای ایدئولوژیکی وجود دارد ، به همان قاطعیت و به همان قطعیت واقعیت داشتن جهان

www.iran-archive.com

خارج. ولی با این ذهن آشفته با این ذهن هرج و مرج گونه و بدون تکیه‌گاه چگونه میشود وارد مسائل شد؟ وکجا به این نتیجه خواهی رسید که مسئلهٔ ایدئولوژی حل شد؟ عمل هم کردیم، آزمایش هم کردیم؟ چنین نیست، این یک بیماری است که ابتدا باید آن را شناخت، وگرنه دلیل ندارد که تحقیق، یعنی شناخت عمیق محتوای ایدئولوژیکی دقیقا در یک فرم مشخص سازمانی تشکیلاتی با الزامات، ضوابط و اجبارات خاص خودش امکان‌پذیرد. حتما چنین است، وگرنه اگر مسئله اینقدر ساده بود، که هرکسی با ذهنیتهای خاص خودش با زمینه‌هائی که دارد، بیاید وارد بشود در این قلمرو و از این قلمرو بیرون بیاید، ومسائلش واقعا حل شده باشد، نه، امکانش نیست.

بر این اساس، ما باید بطور مقدم، چه اجتماعی، چه سیاسی و نهایتا بازتاب اینها را روی ذهنیتها و عواطف فردیمان ببینیم. واقعا در مرحلهٔ کنونی که مانشسته‌ایم و میخواهیم با مسائل ایدئولوژیک برخورد کنیم و

پاسخهای مناسب خودمان را بشنویم، این بیماریها، این انحرافات ایدئولوژیکی چه هستند؟ و مطمئن باشیم اگر صادقانه برخورد کنیم، اگر واقعا دنبال حقیقت هستیم و می‌خواهیم حقیقت را پیدا کنیم، راهی و چاره‌ای غیر از این وجود ندارد. وگرنه این بحث در نهایت باعث می‌شود یک سری اطلاعات پراکنده به ما بدهد، و حتی خیلی جاها هم مسائلی را برای ما ایجاد بکند که طبعا به اعتبار گستردگیش، به اعتبار نو بودنش، خواه‌ناخواه مسائل تازه‌ای را برایمان مطرح خواهد کرد. ولی دقیقا با شناخت این مسائل، خواهیم دید که انبوهی از این سئوالاتی که بطور جدی ذهن شماها را آزار خواهد داد روی عملکردهایتان تاثیر می‌گذارد، در اعتمادتان به یکجریان مشخص، تاثیر خواهد گذاشت، در این ارتباط و حداقل بطور نسبی، از بین خواهد رفت. و واقعا نبایستی این مسائل را از این موضع به آنها

نگاه کرد که: ای بابا، ما می‌خواهیم بحث ایدئولوژیک بکنیم، می‌خواهیم مسائل ایدئولوژیکمان حل بشود، حالا اول بیاییم، به‌بینیم که‌چه مسائل سیاسی‌اجتماعی انحرافی‌وجود دارد که آمده روی عواطف ما سایه‌انداخته؟ نه‌بابا، با این مسائل ماقبلا هم برخورد می‌کردیم و خودمان حل می‌کردیم! نه، برخورد می‌کردیم، ازدیدگاه‌خودمان‌حل‌می‌کردیم، ولی‌حل واقع‌گرایانه نبود چون واقعا اگر حل شده بود، حتما با این کیفیت و دراین ابعادحل نشده است.

و دلیل مقدمش را نباید در اینجا جستجو کرد که نه، من اطلاعاتم زیادنیست، من زیاد مطالعه نکرده‌ام و من نمی‌دانم! مگر ما شاهد نیستیم در همین جامعه خودمان افراد وجوانهائی که خود آگاه یا ناخودآگاه کارشان واقعا اینست که‌هرکتاب جدیدی بدستشان می‌رسد، بیایند مطالعه‌اش بکنند. خوب، واقعا اینها باید آگاهترین‌افراد به مسائل ایدئولوژیکی باشند. اگر راه حل این بود، چرا چنین نیست؟

نه اینکه بخواهیم نتیجه‌بگیریم که اساسا مسائل تئوریک، نظری، اطلاعات وغیره، بدردنمی‌خورد، نه، حتما لازم است، ولی شرایط دیگر هم لازم است، به مسائل دیگرهم نیاز داریم. واقعا آیا مسائل ایدئولوژیکی‌که بطورنسبی در شرایط موجود حل شده‌اگر بخواهیم عمیقا ریشه یابیش بکنیم آیا خلاصه می‌شود در گرفتن یک‌سری بحثها، آموزشها، نوشتجات، جزوات وکتابهای نظری وتئوریک؟نه، چنین‌نیست. اگر عمیقتر برویم توی مسئله، بطورعمده حل نسبی مسائل ایدئولوژیکی ما، معطوف به شناخت جریانات انحرافی ایدئولوژیکی‌که بازتابهای مشخص خصلتی، سازمانی، تشکیلاتی و سیاسی مشخص خودش را داشته، با شناخت اینها، با مبارزه با اینها، با مشخص‌کردن مرزها و معیارها با اینها ما توانسته‌ایم دربیائیم. مگرمیشود ایدئولوژی درست وواقع‌گرایانه‌ای داشت بدون اینکه ما مرزهای خودمان را

www.iran-archive.com

با جریانات انحرافی ایدئولوژیک مشخص‌کرده باشیم؟ نه! مضمون ومحتوی واقعی مسائل ایدئولوژیک و درک عمیق و واقع‌گرایانه‌اش غیر از این نیست. آن موقع است که خواهیم دید بحثهای نظری و تئوریک چگونه در خدمت عمل ما در می‌آید، چگونه راهگشای ما خواهد بود.

در شرایط موجود درست است که ما بطور نسبی با این جریانات مبارزه کرده‌ایم، شناخته‌ایم مرزهایمان را، تشخیص داده‌ایم، ولی طبیعی است که عمق لازم را پیدا نکرده‌ایم، و هم بدلیل شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای که درآن قرار داریم.

پس قاطعانه می‌شود گفت: هر کدام از ما به درصدی دچار اغتشاش و آنارشیسم ذهنی هستیم، که نتیجه‌اش چیست؟ سئوالات متعدد و مختلف ذهن آدم، بدون اینکه واقعا تکیه‌گاهی داشته باشد برای ورود درآن. نتیجه‌اش چیست؟ بطوریک جانبه خواستار بحثهای تئوریک و نظری بودن، بدون اینکه واقعا فکرکنیم که این تئوری و این نظر چقدر با عمل و یا حرکت ما هماهنگی و تناسب دارد. ونتیجهٔ نهائی اینکه، باوجود این زمینه‌ها و بدون شناختش و بدون مبارزه با آن، در شناخت عمیق مسائل ایدئولوژیکی موفق نخواهیم بود. این را قاطعانه می‌توان گفت. یا صحبت از جریان انحرافی اپورتونیستی کردیم و بازتابهای سیاسی وتشکیلاتیش، سازمانیش که بطور محوری واساسی خودش را در بی‌اعتمادی سیاسی، سازمانی، تشکیلاتی وایدئولوژیک نشان میدهد و اعتمادی که بطورجدی و قاطع می‌توان گفت یکی از الزامات، حل قاطع و درست مسائل ایدئولوژیک است. طبعا شاید این مسئله بطور خودبخودی چیزهائی را به ذهن آدم بزند. که بله، مگر می‌شود ما اول بیائیم بپذیریم، اعتماد بکنیم و بعد برویم مسئله حل کنیم؟ نه، من برای اینکه اعتماد پیدا کنم، باید بشناسم. ولی همانطورکه در بحث شناخت صحبت کردیم، برای ورود درابتدائی‌ترین مسائل، ما ناگزیر از پذیرش یک

سری اصول و واقعیتهائی هستیم که شاید اثبات نظری و تئوریک اینها به پروسه‌های عملی خیلی طولانی نیاز داشته باشد و دقیقا دراینجا هم چیزی غیر از این نیست . این اعتماد ، نه به این مفهوم که ما بیائیم بدون اینکه بخواهیم در این مسائل فکر کنیم ، نظر بدهیم ، تعمق کنیم ، بپذیریم ، و برود تمام شود ، نه . برای اینکه شناخت (که طبیعتا می‌تواند مبنای آگاهانه‌ترین اعتمادها باشد) بطور مقدم از یک اعتماد حداقل شروع می‌شود . یعنی بطور مثال ، اگر من بخواهم بروم مسائل فیزیکی را یاد بگیرم ، باید یک استاد فیزیک را در یک حداقلی به او اعتماد بکنم . و گرنه مطمئن باشید اگر نابغه دهر هم که باشم ، راه به‌جائی نخواهم برد . در اینجا هم دقیقا چنین است . این اعتماد را چگونه می‌توان پیدا کرد ؟ بدون اینکه بخواهیم وارد یکدور تسلسل بشویم ، از عمل یا ازنظر ، ایندو دقیقا بطور مرحله‌ای در عمل قابل شکستن است . یعنی اینکه ، ما بیائیم ، چون در دنیای نسبیها زندگی می‌کنیم ، با جریانات مختلف سیاسی ــ اجتماعی که مثل و تبلور نظرات و تئوریهای متفاوت هستند برخورد عینی و واقع‌گرایانه بکنیم . وببینیم که واقعا کدام جریان که به‌طور عملی به‌حقیقت عملی شرایط تاریخی ما که ما درک نسبی از آن داریم ، نزدیکتر است (آنهم قبلا صحبت کردیم . محور مبارزه با امپریالیسم) اینجا می‌بینیم ، راههائی برای ما باز میشود ، که در مراحل بعدی کار ما خیلی راحت‌تر خواهد شد . و خیلی بهتر جلو خواهیم رفت .

پس به این ترتیب این دور و تسلسل نظری شکسته خواهد شد ، که "اعتماد به یک جریان از عملش یا ازنظرش؟" بدلیل اینکه ، بخاطر ارتباط تنگاتنگ وجدی بین ایندو عنصر (عمل ونظر) ، نمیتواند اینقدر از هم فاصله داشته باشد که بطور مثال ، مجاهدین به‌لحاظ ایدئولوژیک و فلسفی این قدر بیراهه بروند ولی عمل سیاسی ــ اجتماعیشان درست باشد ، نه . حتما یک ارتباطی

www.iran-archive.com

هست ، ارتباطی که شاید الان ما به لحاظ نظری ، عمیقا نتوانیم درک کنیم ولی حتما در ادامهٔ حرکتمان و در بلوغ ذهنیتهای ایدئولوژیک‌مان ، به آن خواهیم رسید ، و بطور جدی هم به آن خواهیم رسید .

اینها مجموعه محورهائی بود در ارتباط با شیوهٔ برخوردمان به‌لحاظ محتوائی . ودیدیم به‌لحاظ عملی ، به‌یک سری الزامات رسیدیم ، که این الزامات رابطورجدی‌تر می‌توانیم در جزوه "رهنمودها" پیگیری بکنیم ،

مطالعه کنیم ، حتی بحث کنیم . ولی نه بحث نظری و تئوریک صرف . یک‌سری محورها هم هست که صرفا تذکر میدهیم . منظور شکل برخورد است ، تا اینکه از بحث بشود نتیجه بهتری گرفت .

خوب ، آنجا که بحث مطرح می‌شود ، مسائل مختلفی طرح میشود : مسائلی که به شناخت مربوط است ، مسائلی که جنبهٔ سیاسی دارد ، مسائلی که بطور مشخص در بحث انسان باید به آن پرداخت . سعی کنید حتی‌الامکان این مسائل را از هم تفکیک کنید . برای اینکه خودتان بتوانید نتیجهٔ بهتری در بحث بگیرید ، حتی‌الامکان سئوالات و مسائلی که به این محور از بحث مربوط میشود ، آنها را پی‌گیری کنید .

مسئله دیگر ، مطالعهٔ کتاب "شناخت" سازمان است و آن قسمت "متدولوژیش" ، بدلیل اینکه در سازمان ، بحث شناخت مقدم بر بحث وجود بود . ولی چون این بحث مشخص ، مسائل ایدئولوژیکی مشخصی را حل میکرد ، طبعا فرصت نبود که به بحث شناخت هم پرداخته بشود . ولی برای اینکه با زمینهٔ بهتری بیائیم توی بحث ، در صورت امکان این بحث مطالعه بشود .

و یکی‌هم ، درصورت امکان مطالعهٔ کتاب "از کهکشان تا انسان" است . البته نه جنبه‌های دیدگاهی قضیه ، بلکه صرفا برای آشنائی به تاریخچهٔ

www.iran-archive.com

تکامل .

در ضمن ، هرجلسه را اگر فرصت باشد بحثش را مطالعه کنید و فکر لازم ، باآن تقسیم‌بندی که در بالا ارائه شد . یعنی آن مسائل تفکیک‌بشود ومسائلی‌که به بحث مربوط است بطور مشخص روی آنها فکر بشود که بتوان ازبحث حداکثر بهره‌برداری را کرد .

خیلی منشکرم

www.iran-archive.com

پرسش و پاسخ

(۲)

www.iran-archive.com

انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی

www.iran-archive.com

* پرسش و پاسخ (۲)
* سخنرانی یکی از برادران مجاهد پیرامون بحث تبیین جهان
* چاپ : انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی
* چاپ دوم
* بهمن‌ماه ۱۳۵۸
* حق چاپ محفوظ

جلسه دوم

www.iran-archive.com

فهرست :

پیشگفتار

مقدمه

فصل اول : شناخـــت علمی

۱ ــ تعریف علم

۲ ــ تکیه شناخـــت علمی به یک دیدگاه فلسفی

۳ ــ درشناختهای علمی با مقولات کمیت پذیر مواجه هستیم

فصل دوم : شناخت فلسفی

۱ ــ ضرورت شناخت فلسفی

۲ ــ رابطه شناخت فلسفی با شناخت علمی

۳ ــ معیار شناخت فلسفی

نتیجه : مرز کیفی میان شناخت علمی و فلسفی

www.iran-archive.com

مقدمه

بعد از این تذکر بحث امروز را شروع می‌کنیم :

هفته قبل در مورد شکل برگزاری این جلسه توضیح دادم که برای اینکه ما بتوانیم در ارتباط با بحث روز جمعه از این فرصت محدود استفاده بیشتری بکنیم سعی میشود سئوالاتی که بیشتر از طرف خواهران و برادران طرح شده و یا ارتباط نزدیکتری با بحث روز جمعه دارد ــ که طبعا می‌تواند برای درک و فهم بیشتر مطالبی که در جلسات بعدی بحث مطرح توضیح داده و تشریح شود . بر این اساس بحث این جلسه بطور عمده اختصاص به بحث علم و فلسفه دارد . چون از طرفی در طی این جلسه سئوالات مختلف به صور گوناگون در ارتباط با این مطلب شده بود ، و از طرف دیگر بدلیل اینکه بحث علم و فلسفه و یا تفاوت تبیین وتشریح تا زمانی که درست تفهیم نشود ، نتیجه مطلوب را نمی‌توانیم بگیریم ، بر این اساس در این جلسه (البته تاجایی که امکان هست) این مسئله را باز می‌کنم و توضیح می‌دهم . مطالبی که بطور کلی حول این دو محور صحبت خواهد شد ، در درجه اول در صورت امکان ارائه تعریفی از این دو مقوله ، بعد مشخص کردن ملاک صحت و سقم شناخت‌ها و دستاوردهای علمی و منطقی و نهایتا روشن کردن محدوده و قلمرو هر یک از این دو مقوله که طبعا براین اساس مرزهای کیفی بین علم و فلسفه که در حقیقت مسئله اصلی بحث ماست ، روشن خواهد شد .

www.iran-archive.com

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

با سلام به همهٔ خواهران و برادران ، بحث امروز را شروع می‌کنیم . قبل از ورود به بحث اصلی ، تذکر یک نکته را لازم می‌دانم . توضیحاتی که هفتهٔ قبل پیرامون متد و شیوهٔ برخورد درست و اصولی با بحث و جود صورت گرفت ، ظاهرا " برای تعدادی از خواهران و برادران این توهم را پیش آورده که طرح این مسایل بیشتر در این رابطه بوده که جلوی طرح سئوالات گرفته شود و یا اینکه ما خواسته باشیم به ترتیبی از پاسخگویی به سئوالات خواهران و برادران طفره برویم . اگر در شکل بیان و نحوهٔ ارائه مطالب اشکالی وجود داشته که این تصور را پیش آورده ، از خواهران و برادرانی که چنین تصوری برایشان پیش آمده من شخصا پوزش می‌طلبم . ولی نکته‌ای را بایستی تذکر دهم و آن اینستکه همانطور که هفتهٔ قبل توضیح دادم ، هدف از این برخورد در درجهٔ اول برخوردی آگاهانه با مسئله بود ، یعنی درحقیقت بهره‌گیری و استفادهٔ هرچه کاملتر از تجارب و دستاوردهای انقلابی و سازمانی در این زمینهٔ مشخص کار . اگرچه طبیعی است این شیوهٔ برخورد برای تعدادی از خواهران و برادران مطلوب نباشد .

www.iran-archive.com

فصل اول : شناخت علمی

اول از علم و شناخت علمی شروع می‌کنیم. اساساً علم چیست؟ و به چه شناختهائی شناخت علمی می‌گوئیم ؟ خوب همانطور که میدانیم انسان در برخورد با جهان و دنیای پیرامون خود ش سعی دارد که آنرا در جهت نیازها و خواسته‌های خودش (یعنی در جهت برآورده کردن این خواسته‌ها) تغییر بدهد ، که برای این تغییر دست به شناخت واقعیت‌ها می‌زند . بر همین اساس هست که اگر ما پروسه تاریخی حرکت بشر را نگاه کنیم ، می‌بینیم همگام با پیشرفت و برخورد با دنیای پیرامون خودش ، شناختهایش هم از واقعیتهای پیرامون گسترش و تعمیم پیدا کرده. تعریفی که از علم و شناخت علمی تا بحال ارائه شده این است :

۱ ــ تعریف علم

علم یا شناخت علمی ، شناخت واقعیتهای پیرامون ما است از طریق تجربه ، با اتکا به یک فلسفه خاص ، با تاکید بر کمیت . (منبع این تعریف از کتاب زمینه جامعه‌شناسی آربانپور ، مقاله شناخت است) .

همانطور که ملاحظه می‌کنید این تعریف کلی ، از اجزائی تشکیل شده که سعی خواهیم کرد تک تک این اجزاء را باز کنیم و توضیح دهیم تا از این طریق ، آن محورهای اولیه را که دنبالش بودیم ، پیدا کنیم و بشناسیم . در اینجا شناخت علمی را ، شناخت واقعیت از طریق تجربه ذکر کردیم . پس بر این اساس موقعی که ما از علم و شناخت علمی صحبت می‌کنیم منظور ما شناختهائی است که حتی‌الامکان در محدوده تجربه بگنجد . منظور از تجربه در تحلیل نهایی چیزی جز در معرض حواس قرار گرفتن نیست . یعنی در حقیقت شناختهای علمی ، شناختهایی هستند بترتیبی در معرض حواس ما قرار خواهند گرفت ، یا بطور مستقیم از طریق حواس پنجگانه (از طریق دیدن ، شنیدن و سایر

حواس) ویا ازطریق ابزار وآلات پیچیده‌ای که بشر توانسته در طی برخوردش باجهان پیرامون به‌آنها دسترسی پیدا کند و یا آنها را بسازد. بطورمثال، موقعی که می‌گوئیم آب در ۱۰۰ درجه حرارت می‌جوشد و این شناخت را بمثابه شناخت‌علمی تلقی می‌کنیم، در اینجا برای ما مشخص و روشن است که ما قادر هستیم از طریق دیدن ویابطوردقیقتربوسیله (مثلا) میزان‌الحراره دقیقادرجه حرارت جوشش آب را مشخص کنیم و مشاهده کنیم، یا اگر در قلمروهای پیچیده‌تر مثلا اتم والکترون وارد شویم، قادر هستیم با آلات و ابزار پیچیده، سرعت حرکت الکترونها یا مدارهای‌گردششان را تشخیص بدهیم، و بر این‌اساس است که مامیتوانیم شناخت‌های خود را در ارتباط بااین مسایل مشخص، علمی تلقی‌کنیم یاادعا کنیم که‌علم دراین محدوده‌ها و این قلمروها راه دارد و میتواند مسائلش را پاسخگو باشد. در ارتباط با این موضوع که اساس، مبناء و پایه شناختهای علمی را، داده‌های حسی و یا به عبارتی جهان حواس قرار دادیم، عبارتی را ازکتاب "تصویر جهان در فیزیک جدید ــ ماکس پلانک صفحه ۸۶" می‌خوانیم:

" موضوع علوم دقیقه که شناخت‌جهان است این همان تاثیراتی است که‌بوسیله‌اعضای‌خامسه (چشمها وگوشها و...) ازجهان‌خارج به ما میرسد. آنچه می‌بینیم و می‌شنویم و می‌گوئیم معلومی بلافصل‌است که در برابر آن شکاکیت‌ناتوان می‌ماند. پس مضمون تاثرات‌حسی، یگانه شالودهٔ علوم دقیقه است که بر آن نمی‌توان‌تاخت. اگر عبارت جهان بر مجموعه تاثرات حسی ما دلالت داشته باشد می‌توانیم بگوئیم که‌اصلو منشاء علوم دقیقه، جهان حواس‌است وجهان‌حواس‌یاصطلاح مصالح علوم‌دقیقه بشمار می‌رود." (البته خواهران وبرادرانی‌که‌مایل‌باشندمی‌توانند برای فهم بیشتر مطلب، مقاله "معنی و حدود علوم دقیقه" را ازکتاب‌تصویر جهان مطالعه کنند).

www.iran-archive.com

پس دراینجا می‌بینیم بر اساس همین تعریف‌ارائه شده که مبنای شناختهای‌علمی را تجربه قرار می‌دهد (یعنی جهان حواس) ، قلمرو و محدوده‌ای‌که علم و شناختهای ما میتوانند در آن‌قلمرو و محدوده ،صاحب نظر باشند ، مشخص‌می‌شود ،یعنی در حقیقت علم‌اساسا به‌مسایلی‌میتواند پاسخ بگوید ، که‌در قلمرو تجربه‌و یا به عبارتی به حواس‌ما ،مربوط باشند . **پس اگر در دنیای‌واقعی ،واقعیاتی وجود داشته‌باشند که‌قابل تجربه نباشند (با این تعریفی که‌از تجربه ارائه شد) ، طبیعتا این واقعیتها الی الابد موضوع شناختهای‌علمی نخواهند بود .**

بطور مثال موقعی‌که ما ازخوب و بد صحبت می‌کنیم ، از حق و باطل صحبت می‌کنیم ، از اینکه چرا ما زندگی می‌کنیم ؟ آیازندگی‌ما هدفی دارد یا نه؟ آیا این جهان آغازی دارد یا نه؟ آیا سمت و جهت و هدفی‌دارد؟ اینها مسایل و مقولاتی نیستند که قابل‌تجربه و تجربه پذیر باشند .البته شاید دریک‌برخوردابتدایی با قضیه اینطور بنظر برسد که نه ، این‌مقولات مهم مقولات تجربه پذیرند ، بدلیل‌اینکه در شرایط تاریخی موجود بشر توانسته شناخت پیدا کند و به این نتیجه که در کار هستی ، تکامل و سمت و هدفی وجود دارد ، برسد . در این صورت‌ابتدا باید "خوب" را تعریف کنیم‌و اینکه مثلا "خوب"چیزی‌است که دراین جهت باشد . ولی بر اساس همان توضیحاتی که دادم (البته اگر بعدا فرصت‌باشد بیشتر توضیح خواهم داد) مشخص‌می‌شود سئوالاتی ازاین قبیل که خوب چیست؟ یا بد چیست؟ حق چیست ؟یاباطل‌چیست . چیزهایی نیستند که ما بتوانیم بطور مستقیم آنهارا تجربه کنیم ، بلکه مقدمتا باید چیزهایی را اثبات کرد و پذیرفت‌که اساسی‌ترین و کلی‌ترینش همان مسئلهٔ تبیین جهان و تبیین هستی است . بر آن اساس‌است که خوب‌و بد ، حق و باطل ، آغاز و پایان ، مفهوم پیدا می‌کند . به این‌ترتیب کهاگرما درکار هستی به هدفی یا جهتی و مضمونی

معتقد نباشیم وهستی را پوچ وبی‌معنی بدانیم ، طبیعتا مفاهیمی‌مثل خوب و بد ،حق و باطل، دیگر مفاهیم واقعی نیستند ، بلکه مفاهیم اعتباری هستند . خوب وبد نسبت به افراد معنی و مفهوم دارد . این توضیحات را به این‌خاطر دادم که رابطهٔ این مفاهیم با آن تجربه‌ناپذیری مقولات غیرعلمی ، مشخص بشود .

در اینجا می بینیم که‌اولین‌مسئله‌ای‌که در ارتباط با علم و شناختهای علمی مطرح است مشخص کردن محدوده و قلمرو ، یا حدود صلاحیت‌علم است . همان مسئله‌ای‌که‌درارتباط‌باهر پدیده‌و هر واقعیت بیرونی دردرجه اول اهمیت قرار دارد . یعنی‌اگر ما نتوانیم‌حدود صلاحیت آن پدیده را مشخص‌کنیم،طبیعتابیشترباعث‌نابودو از بین رفتنش‌شده‌ایم . این مسئله‌را دراین‌ارتباط‌مطرح می‌کنم که اگر ما به‌گذشتهٔ تاریخی نگاه کنیم ــ گذشتهٔ نه چندان دور ــ می‌بینیم‌بعدازرنسانس‌دراروپاجریانی‌به اسم "ساینتیسم" یا به‌اعتباری علم زدگی پیدا شد یعنی بشری که توانسته بود از زیر یوغ فلسفهٔ‌اسکولاستیزم (که صرفا آنرا در محدودهٔ ذهنیات وبحث‌های‌نظری صرف که‌طبعا غیرواقعی نیزبود محدود می‌کرد) بیرون بیاید و آن محدوده را بشکند ، با واقعیت‌های‌عینی برخورد بکند .بدون توجه به محدوده و مرزهای علم و شناخت‌های علمی ، بطورناخودآگاه به‌این نتیجه می‌رسد که علم و شناخت‌های علمی چیزهایی هستند که بوسیلهٔ آنها تمامی مسایل و مشکلات و معضلات‌رامی‌توان‌پاسخ‌گفت . برهمین‌اساس‌بود که پوزیتیویست‌ها که معتقد بودند تنها چیزهایی واقعیت دارند که بطور مستقیم در معرض حواس ما قرار می‌گیرند ، چون قادر نبودند دراین دستگاه واین سیستم نظری‌به‌مسایلی مثل‌خوب‌وبد ، حق و باطل ، هدفداری ، آینده ، سرنوشت پاسخ‌گو باشند این مسایل‌را اساسا نفی کرده و گفتند اینها واقعیت ندارند . حتی کار به‌جایی رسید که "مارا" پزشک فرانسوی گفت که "خدا را تازیرتیغ

جراحی نبینم باور نمی‌کنم" انگار قرار بوده خدا زیر نیغ جراحی بیاید! بر این اساس می‌بینیم خواه‌ناخواه ما با مسائلی مواجه خواهیم شد که این مسائل در محدوده و قلمرو شناخت‌های علمی قرار ندارند. اما اینکه درچه محدوده‌ای قرار میگیرند و چگونه می‌شود به آنها پاسخ گفت، مسئله‌بعدی و ثانوی ما است.

بر اساس صحبت‌هایی کردیم این مسئله علم زدگی و جواب همه‌چیز را از علم طلب کردن، در ذهن بسیاری این مسئله، مسئله حل شده‌ای است. به‌این معنی که فکر می‌کنند، علم آمده و ثابت کرده که جهان چیزی جز ماده در حال حرکت نیست و بطور علمی ثابت شده که خدایی وجود ندارد و شاید در ذهنیت‌های آنان مسئله خیلی هم بدیهی و روشن باشد. البته ما نمی‌خواهیم ازاین بحث‌ها و صحبت‌ها بطور قبلی، نتیجه‌گیری کنیم که، پس خدایی هست، پس چیزهایی وجوددارند که در معرض حواس ما قرار نمی‌گیرند، نه. ولی اینکه ما ازقبل با این دیدگاه و با این تلقی با مسئله بر خورد کنیم، یعنی در حقیقت ماجلوی حرکت‌های بعدی خودمان را سد کرده‌ایم. یعنی به طور ناخودآگاه، فلسفه و شناخت‌های فلسفی را بی‌موضوع دانسته‌ایم. پوزیتیویست‌ها در اساس این مسئله‌را نفی می‌کردند، ولی مادر عمل این کار را می‌کنیم، بدون اینکه خودمان متوجه باشیم. پس در حقیقت این، از طرفی ملاک و معیار شناختهای علمی، تجربه و درمعرض حواس قرار گرفتن را و از طرف دیگر محدوده و قلمروی را که علم می‌تواند در آن نفوذ و رسوخ نماید، روشن می‌کند.

به این ترتیب نباید چنین پنداشته شود که این صحبتها به این‌علت صورت می‌گیرد که ما به‌لحاظ تاریخی در شرایطی قرار گرفته‌ایم که هنوز خیلی از مسایل بر ما ناشناخته و مبهم است و اگر حرکت‌تاریخی بشر جلو برود، طبعا این مسایل روشن‌خواهد شد و ما پاسخ‌علمی آنرا پیدا خواهیم

کرد، نه . اگر ما از این‌نظر دست بشر را باز بگذاریم و خودمان را در محدوده‌ای از زمان مقید نکنیم ، این صحبتها این نتیجه را بدست میدهد که نه ، اساسا اگر بینهایتی به مفهوم ریاضی آن وجود داشته باشد (در قلمروحرکت‌ماده)، تاآن‌بینهایت‌هم‌این‌موضوعات‌واین‌مسایل‌درقلمروومحدوده شناختهای علمی قرارنمی‌گیرند وبه‌این ترتیب نمی‌شود پاسخ این سئوالات را پیدا کرد . (به‌قول‌پلانک‌که‌در برخورد با چنین افرادی می‌گوید " اینها فکرمی‌کنند که‌اگرآدم سریعتر بدود به سایه‌خودش‌خواهد رسید . نه ،ماهر چه سریعتر بدویم ، این در دنیای واقعی امکان ناپذیر است . ") در حقیقت هرچند که دست ما باز باشد و هر اندازه شناختهای ما به لحاظ علمی گسترش پیدا کند وتعمیق بشود ، باز این موضوعات ومسایلی که مطرح شد ، در محدوده شناختهای علمی قرار نخواهند گرفت . به عبارت دیگرموقعی که ما از شناختهای علمی صحبت می‌کنیم، در حقیقت با چگونگی‌ها و یا با مکانیزمها و جنبه‌های‌تشریحی واقعیت سر و کار داریم . به طور مثال ، وقتی صحبت از این است‌که‌چگونه‌زمین‌می‌چرخد ؟ طفل چگونه به دنیا می‌آید ؟ خون در بدن ما چگونه گردش می‌کند ؟ مکانیزم‌حرکت سیستم سرمایه‌دار چگونه‌است ؟ اینها مسائلی است که در قلمرو علم و شناختهای علمی است . یعنی ،زمانی‌که‌مامی‌خواهیم واقعیت‌را آنچنان‌که هست (نه‌آنچنان که باید باشد) مورد بررسی قراردهیم ، با علم سر و کار داریم . ولی زمانی که از این قلمروها خارج شدیم (ازقلمروچگونگی‌ها وتشریحات)ووارد قلمرو چرایی‌ها شدیم و اینکه اصلا چرا من به این دنیا آمدم ؟ چرا باید زندگی کنیم ؟ چرا باید بمیرم ؟ چرا این هستی باید وجود داشته‌باشد ؟ یعنی زمانی که‌علت‌غائی و علت نهایی واقعیتها را مورد بررسی قرار میدهیم ، اینجا دیگر قلمرو علم نیست .

علم میتواندعلت‌های جزئی ، مقطعی و تاکتیکی را برای ما توضیح

بدهد . علم می‌تواند این مکانیزم را توضیح بدهد که چه شد که آن پدیده بوجودآمد ، یا چه شد که (در پروسه تکامل) فلان حیوان بوجود آمد . ولی وقتی صحبت از "چرایی" می‌شود واینکه اساسا چرا باید حیوانی بوجود بیاید؟ در اینجا می‌بینیم اگرما بخواهیم از کانال علم وشناختهای علمی مسئله را دنبال بکنیم ، در یک دور تسلسل و تکرار سردرگم می‌شویم .اگر بخواهیم این مسئله را دریابیم که‌چرا این حیوان بوجود آمد ، به‌این‌نتیجه خواهیم رسید که این حیوان قبلا به‌گونه‌ای دیگر بود و بعد در برخورد با شرایط در برخورد با محیط پیرامون وفعل و انفعالات نهایتا جهش‌هایی صورت‌گرفت .

ولی این چرائی مورد نظر ما نبود . در اینجا هرچقدر مسئله را دنبال بکنیم ، درنهایت به ابراولیه یا براساس فرضیه‌هایی به تخم‌کیهانی خواهیم رسید . ولی باز هم مسئله ما بلاجواب مانده وپاسخ خودمان را پیدا نکرده‌ایم .

پس اینجا می‌بینیم موقعی که (بهر دلیل) ما با "چرائی‌ها" سرکار داریم ، توضیح و پاسخ این چرائی‌ها ،چیزی‌نیست که از عهده علم و شناختهای علمی برآید . ما می‌توانیم در نهایت یک درک کلی از علم و شناختهای علمی‌وقلمرو و محدوده‌اش، بدست آوریم . حتی روندهای عالی و پیچیده عصبی‌اش را می‌توانیم بشناسیم ، ولی موقعی که از چرائی وجود انسان‌صحبت می‌کنیم ، موقعی‌که از تبیین آن صحبت می‌کنیم ،موقعی که ازمختار بودن و مسئول بودنش‌صحبت می‌کنیم ، اینها دیگر چیزهائی‌نیست که علم به تنهائی بتواند پاسخگویش باشد .

www.iran-archive.com

۲ ــ تکیه شناخت علمی بر یک دیدگاه فلسفی

نکته بعددر رابطه با شناختهای علمی، تکیه این شناختها به یک دیدگاه فلسفی بود. منظور از دیدگاه فلسفی در رابطه با شناختهای علمی مشخص، چیست؟ موقعی که ما صحبت از این می‌کنیم (بطور مثال) که آب در ۱۰۰° درجه حرارت می‌جوشد و این را به‌مثابه‌یک‌شناخت‌علمی تلقی می‌کنیم، بطور مقدماتی این مسئله‌را پذیرفته‌ایم که اساسا یک‌آبی خارج از ما (به‌مثابه یک واقعیت) وجود دارد و ما وجودش را پذیرفته‌ایم، همان اساسی‌ترین مسئله‌فلسفه، (واقعیت داشتن جهان خارج از ما)، همان مسئله اساسی که بر اساس آن در طول تاریخ بشر، با دو نحوه و دو جریان فلسفی مختلف، یعنی دیدگاه‌فلسفه‌ایده‌آلیستی ورئالیستی، مواجه هستیم. یکی، دیدگاهی که اساسا واقعیت رانفی می‌کند یعنی اینکه واقعیتی مستقل از ذهن ما وجود ندارد و دیگری دیدگاهی‌که معتقد است، که واقعیت مستقل از ما وجود دارد. بر اساس‌این‌توضیحات می‌بینیم که در ساده‌ترین شناختهای علمی، به‌طور جبری و ناخودآگاه، شناخت ما متکی و مبتنی بر یک دیدگاه فلسفی است، دیدگاهی که‌در کلی‌ترین بیانش پذیرفته است که واقعیتی مستقل از ما وجود دارد. در برخوردی جزئی‌تر و خاص‌تر هم با مسئله، می‌بینیم که هر فردی هر کسی در برخورد، با جهان پیرامون خودش، با یک دیدگاه فلسفی محض به سراغ واقعیت‌های بیرونی خواهد رفت، (به شناخت آنها دست می‌زند). مثلا اگر بگوئیم آن چیزی وجود دارد که بطور مستقیم به حواس ما در بیاید، این دیدگاه فلسفی باعث خواهد شد که ما در برخورد با انبوهی از واقعیتهای پیرامون خودمان (به دلیل اینکه‌مستقیما در معرض حواس ما قرار نمی‌گیرد). حتی به نفی و رد آنها دست بزنیم. یعنی این دیدگاه فلسفی بطور ناخودآگاه باعث می‌شود قلمرو شناختهای علمی ما محدود بشود. یا یک مثال دیگر بزنیم، از دیدگاه فلسفی مکانیستی (مثلا

ماتریالیستهای مکانیست) که معتقد هستند که عامترین قانونمندیهای حاکم بر هستی یا قانونمندیهایی که می‌تواند واقعیت‌های بیرونی را توضیح بدهد، قوانین فیزیکو شیمیائی است. پس طبعا افرادی که پایبند و معتقد به این دیدگاه فلسفی هستند در برخوردشان با واقعیت‌های پیرامون با مجبورند تمامی این واقعیت‌ها را در این کادر، برایش توضیحی پیدا بکنند، یا زمانی که قادر نیستند، به‌نفی روش دست بزنند. (که در این رابطه، برخورد مکانیستها با مسئله حیات قابل توجه است). به اعتبار همین دیدگاه، آنها دنبال این هستند که مسئله حیات را که طبیعتا دارای قانونمندی‌های جدید ویژه خودش هست (یعنی قوانین بیولوژیک) در کادر قوانین فیزیکوشیمیائی توضیح بدهند، بهاین ترتیب که حیات به‌مثابه یک زنجیر یا سلسله واکنشها و فعل وانفعالات فیزیکوشیمیائی، نهایتا چیزی جز رد و نفی مسئله حیات نیست.

اولین، برخوردی بدینگونه با مسئله حیات، از جانب مکانیستها را در ابتدای کتابش خوب توضیح داده که میتوانید برای درک بیشتر و بهتر مسئله مطالعه بکنید. از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک نیز که معتقد است واقعیت آن چیزی هست که در نهایت با دیالکتیک‌واین قانونمندیها قابل توضیح باشد، طبعا چیزی جز ماده‌ای درحال حرکت نخواهد بود.

خواه‌ناخواه‌این دیدگاه‌فلسفی در برخورد با واقعیت‌های جهان پیرامون محدودیتهائی را برای خود ایجاد خواهد کرد، یعنی بطور پیشداورانه دربرخورد با واقعیت دچار یک دگمی خواهد شد. به این معنی که اگر واقعیت‌هایی باشند که در کادر این دیدگاه نگنجند، طبعا در برخورد با این واقعیتها مجبوراست که به‌تناقض گویی بیفتد، نفی بکند، تحریک‌بکند و مسائلی از این قبیل در محدوده و قلمرو مسائل تاریخی مثلا در برخورد با مسئله‌انبیاء، وحی، شعابا نمونه و فاکتهای‌این‌نوع برخورد شاید مواجه

باشید. بر این اساس می‌بینیم که از یک طرف شناختهای علمی لزوما بریک دیدگاه فلسفی مبتنی و متکی است، و از طرف دیگر بطور ناخودآگاه این دیدگاه فلسفی محدوده و قلمرو شناختهای علمی ما را، حتی مشخص خواهد کرد. (این هم در ارتباط با محور دوم تعریف که اتکاء به یک دیدگاه فلسفی بود).

۳ــ درشناخت علمی با مقولات کمیت پذیر مواجه هستیم

اما محور سوم تعریف، که تاکید بر کمیت است. یعنی در شناختهای علمی، ما با مقولات و موضوعات کمیت‌پذیر مواجه هستیم و آنرا بصورت و بیان کمی بازگو می‌کنیم. مثال ساده‌ی این مسئله: موقعی که ما از گرمی و سردی صحبت می‌کنیم، اگر بخواهیم یک بیان علمی از گرمی وسردی ارائه بکنیم گرمی و سردی را در قالب درجه حرارت که در حقیقت یک بیان‌کمی ازمسئله‌است‌ارائه‌می‌کنیم. مثال‌پیچیده‌تر موقعی‌که‌فرضا‌ازرنگ‌صحبت‌می‌کنیم، این‌یک‌بیان کیفی‌است، ولی‌بیان‌کمی‌آن‌ارائه‌ی‌طول‌موج رنگهای مختلف می‌باشد. در تحلیل و بیان نهایی، موقعی که از شناخت علمی صحبت می‌کنیم یعنی شناختی که بتواند به گونه‌ای به زبان اعداد و ارقام توضیح‌ـ داده بشود. مثالهای‌ساده‌اش را در علوم دقیقه، مثل بیان علمی فاصله، سرعت، حجم، سطح، وزن که اینها هر کدام کمیتهای خاص خودش را دارد، می‌بینیم. البته طبیعی است، موقعی که قلمرو شناسایی علمی ما پیچیده‌تر می‌شود، مثلا در قلمرو روانشناسی و جامعه‌شناسی؛ بیان کمی آن نیز خیلی پیچیده‌تر خواهد بود. مثلا موقعی که از مسئله استثمار صحبت می‌کنیم، بیان علمی استثمار (یعنی اینکه ما بتوانیم این را بترتیبی فرموله بکنیم و به صورت کمی ارائه دهیم)؛ شاید به این ترتیب باشد که ریشهٔ

قضیه را در ارزش اضافی توضیح بدهیم ، چیزی که قابل محاسبه باشد . البته با صورت‌ها واشکال دیگر هم ما از استثمار صحبت می‌کنیم ، حتی در قالب یک تابلو ، ولی طبیعتا اینجا دیگر بیان و توضیح مبانی کیفی است ، بیان کمی نیست .

پس به‌این‌ترتیب مشخص می‌شود که‌مقولات کمیت‌پذیر مثل زشتی ، زیبائی ،خوبی و بدی ، این مقولات دیگر در قلمرو شناختهای علمی نیستند . مثلا زشتی و زیبایی در محدودهٔ شناختهای هنری و خوبی‌وبدی در محدودهٔ شناختهای فلسفی قرار خواهد گرفت .

به این ترتیب می‌بینیم با بازکردن این‌تعریف که در ابتدای بحث ارائه شد ، تا حدودی ما توانستیم حدود قلمرو و موضوعاتی را که علم و شناختهای‌علمی می‌تواند به‌آن تعلق بگیرد ، برای خودمان مشخص بکنیم و بطور طبیعی جا برای شناختهای دیگری که خواه‌ناخواه وجوه‌دیگری‌از واقعیت هستند یا اساسا واقعیت‌هایی‌نیستند که درکادر شناختهای علمی قابل توضیح باشند ، باز شد . یعنی بطور طبیعی و خودبخودی رسیدیم به شناختهای‌تازه‌ای‌که ما آنها راشناختهای فلسفی می‌نامیم .

www.iran-archive.com

فصل دوم : شناخت فلسفی

۱ ــ ضرورت شناخت فلسفی

اگر بخواهیم از فلسفه و شناخت فلسفی ، یک تعریف کلی ارائه بدهیم ، موقعی که از فلسفه و شناخت فلسفی صحبت می‌کنیم ،

یعنی اینکه ما در برخورد با واقعیت‌ها ، دنبال چرایی یا دنبال درآوردن علت غایی و علت اولیه واقعیت‌های بیرونی هستیم ویا به اعتباری ، زمانی که ما میخواهیم به کنه ، به ذات واقعیت ، به ذات هستی ، راه پیدا کنیم ، آن موقع دیگر با فلسفه سر و کار داریم . یا همانطور که علم ، واقعیت را آنطور که هست ، بررسی می‌کند ، ولی فلسفه دنبال این است که واقعیت را آن طوری که باید باشد توضیح دهد .

حال اگر بخواهیم این صحبت‌ها را بطور کلاسه در یک تعریفی که بیشتر به‌درد ما بخورد ، بیاوریم : در حقیقت فلسفه و شناختهای فلسفی درنهایت چیزی جز تعمیم دستاوردها و شناختهای علمی ، در جهت تبیین مسایل اساسی وجود ، انسان و تاریخ نیست . یعنی در حقیقت شناختهای علمی ما بر مبنی و پایه‌ای قرار می‌گیرد برای رسیدن به شناختهای تازه‌ای که دیگر این شناختهای تازه را نمی‌شود بطور مستقیم تجربه کرد و در معرض حواس قرار داد . البته تعریفهای دیگری هم از فلسفه کرده‌اند : کشف عام‌ترین قوانین حاکم برهستی ، یعنی بدست آوردن قانونمندیهایی که تمامی اجزای واقعیت‌ها را بشود در کادر این قانونمندیها توضیح داد (البته نه توضیح علمی) و چرایی آنرا باز کرد .

به این ترتیب ، تا حدودی شناختهای فلسفی را توضیح دادیم ، یعنی مقولاتی که تجربه نا پذیرند . مقولاتی که در معرض حواس ما نمی‌توانند قرار بگیرند . اینها مقولاتی هستند که در قلمرو فلسفه و شناختهای فلسفی قرار می‌گیرند ، که نمونه‌هایش را هم گفتیم : خوب ، بد ، حق ، باطل و مسایلی ازاین قبیل که آیا جهان آغازی دارد ؟ آیا پایانی دارد ؟ و آیا اصلا ما برای چه به این دنیا آمدیم ؟ آیا ما هدفی داریم ؟ آیا مسئول هستیم ؟ آیا زندگی بعد از مرگی هست ؟

حال قبل از اینکه بطور مشخص وارد شناختهای فلسفی و ملاک و معیارش بشویم ، شاید بی‌مناسبت نباشد توضیحی هم درمورد ضرورت این مسئله بدهیم ، که اصلا ما چه نیازی به شناختهای فلسفی داریم . شاید درابتدا اینطور بنظر برسد که نه ، اساسا ما نیازی به این نوع شناخت نداریم ، ولی همانطور که درجلسات بحث وجود گفته شد و یک بررسی ساده از پروسهٔ حرکت تاریخی بشر هم اینرا نشان میدهد ، ما عملا مشاهده می‌کنیم که بشر نمی‌تواند بدون هدف ، بدون انتخاب یک جهت مشخص و بدون چیزی که بتواند سمت و مضمونی به زندگیش بدهد ، به حرکت خود ادامه دهد . حتی ساده‌ترین و پایین‌ترین افراد جامعه (نا آگاهترین در محدودهٔ آگاهیهای خودشان) خواه‌ناخواه ارزشهایی دارند که این همان ارزشهایی است که به زندگیشان سمت و جهت ومضمون داده است . اتفاقا وجه‌ممیزهٔ انسان یا تفاوت کیفی انسان با موجودات قبل از خودش درهمین جاست ، در برخورد آگاهانه با ملاء پیرامون خودش با زندگی خودش و یا جهانی که درآن زندگی می‌کند ، و بر همین اساس است که مشاهده می‌کنیم زمانی که انسان احساس بکند که زندگی وحیات او معنی و مفهوم خودش را از دست داده ، این دقیقا همان نقطه‌ای است که خیلی‌ها دست به‌خودکشی می‌زنند . البته طبیعی است که این هدفداری ، انتخاب جهت و سمت و

www.iran-archive.com

هدفی مشخص در رابطه با افراد و اقشار و جریانات مختلف، متفاوت است. در بعضی‌ها خیلی بارزتر و مشخص‌تر (در عناصر آگاه) و در صفوف پایین جامعه طبیعتا بارش کمتر است ولی نمیتوان گفت که انسانهایی هستند که از این مسئله فارغ هستند و نیازی به این مسئله ندارند. بر این اساس می‌بینیم که ما ناگزیریم به این مسایل پاسخ بدهیم که خوب و بد چیست، آیا خوب و بدی وجود دارد یا نه؟ واگر وجود دارد، معیارش چیست؟ ملاکش چیست؟ آیا هدفی هست؟ و ما ناگزیر از انتخاب و اتخاذ این هدف هستیم؟ آیا به همین سادگی می‌توان رفت و هر هدفی را انتخاب کرد و به هرچیزی چنگ زد؟ نه، واقعیتهای علمی نشان میدهد که نمی‌شود. بهر جهت، هر ارزشی، هر مطلوبی، تا زمانی که ما به آن نرسیده‌ایم، برای ما ارزشمند است ولی موقعی که به آن دسترسی پیدا کردیم، آن موقع جذابیت خودش را از دست خواهد داد و دقیقا دینامیزم حرکت ما هم چیزی غیر از این نیست، این که هر نیازی، نیاز تازه‌ای می‌آفریند، هر ارزشی (هرچقدر هم ارزشمند باشد).

تا زمانی که ما به آن نرسیده‌ایم، انگیزاننده است. پس می‌بینیم که این یک مسیر و حرکت مداوم وقفه ناپذیر است. بر این اساس دیگر بحثهای فلسفی و وارد شدن در این قلمروها، به این شکل نیست که هر موقع ما از کار و زندگی روزمره خسته شدیم و خواستیم رفع خستگی کنیم، یا هر موقع بیکار بودیم و خواستیم بشکلی وقت بگذرانیم، پاییم بنشینیم روی این مسایل صحبت کنیم. نه، دقیقا این مسایل و این موضوعاتی که در موردش صحبت شد، ارتباط تنگاتنگی با حرکت، عمل و آینده‌ء ما دارند. و هر چه ما بتوانیم فعالتر، جدی‌تر و مثبت‌تر با این مسایل برخورد کنیم، و پاسخهای واقعی آن را پیدا کنیم، خواه ناخواه، در حرکتمان موفق‌تر خواهیم بود. یعنی در حقیقت مسئله‌ء از خود بیگانگی انسان، که بدنبال پاسخ آن هستیم

www.iran-archive.com

و بسر هم در طول تاریخ به‌جستجویش بوده ، به جستجوی کیمیای سعادت ، در حقیقت اگر کیمیای سعادتی وجود داشته باشد ، آن کیمیای سعادت را باید در اینجا جستجوکرد . البته طبیعی است که این جستجو و این بررسی شیوه و روش خاص خودش را دارد ، الزامات خاص‌خودش را دارد ، که‌اگر ما بـه آن پایبند نباشیم اگر به‌آن عمل نکنیم خواه ناخواه نتیجه مطلوب را نخواهیم داشت ، این توضیح مختصری بود در رابطه با ضرورت‌این‌بحثها و مسائل فلسفی . شاید به اعتباری بشود گفت که ، این تبیینات فلسفی ، راهگشای عمل و حرکت ماست . همانطور که توضیح دادیم بشر ناگزیر تجربیات و دستاوردهای علمی‌خودش راجمع می‌زند ، تعمیم می‌دهد و از درون‌آن تصویری کلی‌ازواقعیت و هستی در می‌آورد و بر این اساس مسیر آینده‌ٔ خودش را بطورنسبی تصویر و روشن می‌کند .

به این‌ترتیب ما درحرکت سیاسی خودمان زمانی موفق خواهیم بود ، که این‌حرکت را بر اساس یک استراتژی ، براساس خطوطی که آینده‌ٔحرکت ما را تصویر می‌کند ، استوار بکنیم . در غیر اینصورت موفقیت‌های تاکتیکی ما بضد خودش تبدیل می‌شود . در برخوردمان باجهان پیرامون ، بامسائل و مشکلات ومعضلاتی که با آنها مواجه هستیم ، فلسفه دقیقا چنین‌نقشی را بازی می‌کند ، به مثابه‌چراغ راهنما ، شاید در مقاطع مشخصی از تاریخ ، این مسئله بطور چشمگیر و بارزی خودش را نشان بدهد . زمانی که‌بشر می‌آید و فلسفه‌ٔ اسکولاستیزم را که مثل زنجیر به دست و پایش پیچیده شده بود ، آن را پاره می‌کند وازاین محدوده در می‌آید ؛ به این نتیجه می‌رسدکه ، نه ، باید رفت وباواقعیت برخوردکرد . همیشه نمی‌توان از طریق بحثهای نظری صرف به کشف واقعیت نائل شد . این جاست که می‌بینیم چه جهشی‌ایجاد می‌شود ، چه‌نتایج شگرفی ببار می‌آید ! و یا زمانی که بطور مثال ، در قلمرو انسانشناسی و جامعه شناسی ، بشر با تلقی‌هاو دیدگاههای‌تازه‌ای‌به سراغ

مسئله می‌آید ، می‌بینند که مثلا جامعه شناسی آمریکا ، با آنهمه پیشرفتها و امکانات دیدگاه‌و تلقی ما از مسئله دقیقا متفاوت‌است با دیدگاههای متداول و مرسوم . ما فلسفه وبحثهای فلسفی را برای این نمی‌خواهیم که اوقات بیکاری و فراغت را بدین‌ترتیب سپری کنیم‌نه. به این اعتبار می‌خواهیم که‌حرکت ما ، حل تضادها و مشکلات‌پیچیده‌ٔ اجتماعی که‌با آن مواجه هستیم ، در نهایت در گرو تبیین‌درست و واقعگرایانه ازکل هستی و واقعیت‌باشد . شاید بدلیل اینکه ، مفاهیم‌فلسفی ، مفاهیمی‌مجرد وانتزاعی هستند . یعنی فاصله‌دارند با واقعیتهای ملموس وعینی ، برقرارکردن ارتباط بین‌اینها کار مشکلی باشد (ارتباط تئوریک) . ولی چگونه می‌شود این مسئله را حل کرد؟ و چگونه می‌شود این رابطه را عمیقا درک کرد؟ که طبعا تنها در یک چنین رابطه‌ای است‌که‌ما می‌توانیم از این بحثها نتیجه‌ٔ مطلوب را بگیریم .

موقعی که ما نمونه‌ها و مثالها و موارد مشخص عملی و رابطه‌شان را با این دیدگاهها مشخص کنیم (البته منظورم مسائل تاکتیکی و جزئی نیست . مسائلی مشابه رابطه رشد سریع وغول آسای علمی‌و تکنیکی با شکسته شدن دیدگاه فلسفی اسکولاستیسم رابطه این مسئله را که چگونه دیدگاه فلسفی مکانیستی ، که زمانی خودش مترقی‌است ، ولی در ادامه خودش بعنوان سد و مانعی در می‌آید ، در جلو حرکتها و پیشرفتهای علمی ، درک و درآوردن این مسئله‌که‌چگونه‌اگر ما صحبت‌ازخدا می‌کنیم ، صحبت از مطلق می‌کنیم ، علمی و تکنیکی بدلیل اینکه بر یک دیدگاه درست جامعه‌شناسانه ، که خواه‌ناخواه این‌دیدگاه جامعه شناسانه نیز در نهایت مبتنی است بر یک دیدگاه فلسفی و بر یک دیدگاه‌جهان‌بینانه ، تمامی‌این تلاشها و انرژیهائی که در زمینه جامعه شناسی گذاشته میشود نتیجه‌ٔ مطلوب ببار نمی‌آورد . چون اساس و شیوه‌ٔ بر خوردش غلط است . با شیوه آماری نمیشود ریشه و

علت دردهای اجتماعی را پیدا کرد. (البته به‌این مسئله کاری نداریم که مناسبات سرمایه‌داری به چه ترتیب تاثیرات خودش را در این دیدگاه جامعه‌شناسانه می‌گذارد ــ که طبعا می‌گذارد و این دوری است کـه اینها نمی‌توانند ازآن خارج بشوند، مگر زمانی که مقدمتا این مناسبات را درهم بشکنند). یا در قلمرو انسانشناسی و روان شناسی، سالهای متمادی حتی قرنها این روان‌شناسی غربی با انبوهی ازامکانات در جا می‌زند، چرا؟ به‌دلیل اینکه این دستاوردهای جزئی، علمی و عینی زمانی مفید فایده خواهد بود-مخصوصا درقلمروهای‌پیچیده‌تر ــ که مبتنی باشد بر یک دیدگاه و نگرش درستی از مسئله اساسا ما چه تلقی‌ای از جامعه داریم؟ چه‌تلقی‌ای ازانسان داریم؟ و یا به اعتباری چه تبیینی از آنها ارائه می‌دهیم)

پس می‌بینیم، اگر ما وارد این بحثها می‌شویم واگربه‌این‌مسائل می‌پردازیم، این خدا واین مطلق نه به مثابه چیزی مجرد و انتزاعی در آسمانها، بلکه در یکارتباط تنگاتنگ بامسائلی که با آنها مواجه هستیم، این روابط را بررسی کنیم، می‌بینیم به این ترتیب بدون درک و شناخت و پذیرش و اعتقاد به‌آن، نهایتا تضادهای پیچیدهٔ اجتماعی لاینحل باقی خواهد ماند. طبعا با این درک و این اعتقاد و با چنین زمینه‌ای برخوردمان، برخورد متفاوتی خواهد بود، برخوردمان، برخورد مسئولی است. برخوردی خواهیم داشت که از خلال این بحثها به نتیجه‌های مشخصی برسیم. و مسائل مشخصی را حل کنیم. و اگر نه مطمئن باشید، بدلیل پیچیدگی این بحثها، بدلیل خصیصه انتزاعی بودن ومجرد بودنش خواه‌ناخواه در انبوهی از مسائل و بحثهای نظری صرف غرق خواهیم‌شد، و راه به‌جایی نمی‌بریم. ولی با درک این رابطه می‌بینیم که راهمان چقدر ساده باز میشود.

این بطور مقدم ، توضیحی بود در مورد ضرورت شناختها وتبیینات فلسفی .

۲ ــ رابطه شناخت فلسفی با شناخت فلسفی

نکته بعد ، رابطهٔ شناختهای فلسفی با شناختهای علمی است . در قسمت اول بحث ، با توضیحاتی که در مورد علم و شناختهای علمی دادیم، گفتیم که مقولاتی وجود دارند که علم نمی تواند به آنها پاسخ بدهد . وعلم را در این قلمرو راهی نیست. ممکن است از این توضیح این استنباط بشود که بنابراین مسائل ومقولات وشناختهای فلسفی ، مقولات و شناختهایی هستند که بطور مستقل و مجزا از شناختهای علمی ، باید به سراغشان رفت ، بررسیشان کرد و توضیحشان داد . نه ، دراینجا میخواهیم توضیح بدهیم که ، اگرچه ما علم را برای توضیح این مسائل کافی ندانستیم ، ولی پایه و اساس شناختهای فلسفی ما ، در نهایت مبتنی ومتکی بر شناختهای علمی است . یعنی براساس همان تعریفی که در ابتدا از فلسفه کردیم ، شناختها و دستاوردهای علمی را تعمیم میدهیم ــ نه یک تعمیم علمی ــ از درون آن به نتایج تازه‌ای میرسیم . نتایجی که اسمش را تبیینات فلسفی می‌گذاریم . و دقیقا به همین دلیل هست که شناختهای فلسفی بشر نسبی است و در هر مرحله ، یک پایش روی شناختهای علمی و تاریخی است .

بر این اساس می‌بینیم که اگر ما از فلسفه‌ی علمی صحبت می‌کنیم ، دقیقا منظورمان فلسفه‌ای است که اساس و مبنای آن بر علم و شناختهای علمی استوار است . نه با تصور غلطی که بعضی‌ها دارند که فلسفه علمی یعنی فلسفه‌ای که هر تبیینی که ارائه میدهد ، قابل اثبات علمی است . نه! این

www.iran-archive.com

تلقی نادرست است. فلسفه علمی به این مفهوم است که، این دیدگاه اسکولاستیکی واین دیدگاه ارسطویی که ما بخواهیم صرفا در قالب بحثهای نظری و مجرد از واقعیت، به بررسی و تبیینات فلسفی بنشینیم غلط است. اساس ومبنا اینجاست.

بعدا نیز توضیح خواهیم داد ــ در رابطه با ملاک ومعیار شناختهای فلسفی ــ که نهایتا علم و شناختهای علمی می‌توانند به مثابه تائیدیه شناختهای فلسفی ما باشند، نه اثبات دقیق آنها. به این ترتیب، دیدگاه فلسفی ما درحال حاضر مبتنی بر شناختهای علمی موجود مان است. ودرآینده هم اگر این دیدگاه فلسفی درست باشد، شناختهای علمی ما و فاکتهای علمی ما، این دیدگاه را تائید می‌کنند ونه اثبات کامل.

این رابطهٔ کلی ومختصر بین علم و فلسفه، یا دیدگاههای فلسفی و شناختهای علمی است.

www.iran-archive.com

۳ ــ معیار شناخت فلسفی

مسئله بعد، معیار شناختهای فلسفی است. در مورد شناختهای علمی گفتیم که، شناختهای علمی به شناختهایی می‌گوئیم که قابل اثبات علمی است، یا با حواس بطور مستقیم، یا از طریق ابزار و ادوات پیچیده و بطور غیر مستقیم، بتوانیم آنرا در معرض حواس قرار دهم. ولی در مورد شناختهای فلسفی، گفتیم این امکان نیست.

حال ببینیم آیا ملاکی برای شناختهای فلسفی وجود دارد؟ و این ملاک چیست؟ ملاک شناختهای فلسفی، تفکر منطقی است. منظور از تفکر منطقی چیست؟ البته مقوله‌ی منطق، یک بخش خیلی مفصلی است، حالا نمی‌خواهیم به آن ترتیب واردش بشویم. ولی برای دادن یک دیدگاه کلی نیست به مسئله، توضیحات مختصری میدهیم.

منطق در تعریف کلی وسیله درست اندیشیدن است. همانطور که خودتان نیز میدانید شناخت از دو قسمت تشکیل شده: یکی جنبه‌ی حسی قضیه، یعنی جنبه‌ی برخورد عینی و ملموس ما با واقعیتهای بیرونی، که طبیعتا در این برخورد، متد و شیوه‌ی ما، از قانونمندیهای حاکم بر واقعیتهای بیرونی ناشی شده. یعنی چگونه میشود واقعیت بیرونی را شناخت؟ در مرحله شناخت حسی ما باید قانونمندیهای کلی حاکم بر واقعیت آشنا باشیم.

اما، شناخت یک مرحله دیگر هم دارد، که شناخت تعقلی و یا پروسه‌ای که شناخت در ذهن ما طی میکند. در این مرحله ما با قانونمندیها و قوانین حاکم براندیشه سروکار داریم، با قانونمندیهایی که از آن طریق بهتر بتوانیم فکر کنیم و منظور از بهتر فکر کردن، یعنی درجهت آن واقعیت بیرونی فکر کردن، درست است که به ترتیبی قانونمندیهای حاکم بر اندیشه که همان قوانین منطق باشند، بازتاب و انعکاس قوانین واقعیت

در ذهن ما هستند ، ولی در عین‌حال ، مقوله‌ی خاص و مجزای خودشان را دارند و نباید آنها را با هم قاطی کرد .

به‌این ترتیب ، می‌بینیم همانطوریکه در مرحله‌ٔ حسی ، ما مجبوریم ، به جنبه‌های قانونمند واقعیت تکیه بکنیم ، واگر آشنا نباشیم ، موفق نیستیم ؛ در پروسه‌ای که این شناختها در ذهن ما طی می‌کند یعنی ذهن ما بطور فعال وارد میشود و روی شناختها تاثیر می‌گذارد ــ اگر به قوانین حاکم بر اندیشه آشنا نباشیم ، طبیعتا این پروسه‌ی ذهنی و فکری ما خط درستی را طی نخواهد کرد .

این قوانین حاکم بر اندیشه که طبیعتا شیوه و روش درست‌اندیشیدن را به ما یاد می‌دهد ، همان چیزی است که ما به آن میگوئیم منطق . منطق : قوانین حاکم بر اندیشه یا شیوه درست‌اندیشیدن . و اما معیار شناخت فلسفی ، تفکر منطقی است . یعنی در حقیقت مثل شناختهای علمی ، ما نمی‌توانیم زمانیکه به‌نتیجه‌ی تازه‌ای رسیدیم ، برویم در میدان عمل ــ عمل مشخص‌خودش ــ اثباتش کنیم ، نه! و گفتیم نهایتا هم‌اگر از عمل و تجربه صحبت می‌کنیم ، می‌تواند مؤید این تبیینات فلسفی ما باشد ، نه اثبات دقیق مسئله . اینجا دیگرما در محدوده تفکر منطقی هستیم . خوب ، همانطوریکه میدانیم ، طبعامثل سایر اندیشه‌های بشری منطق هم ، پروسه‌ٔ خاص خودرا ــ بلحاظ تاریخی ــ طی کرده است . و به لحاظ اجتماعی هم ، بسته به زمینه‌ها و مناسبات اجتماعی ، منطق‌های متفاوت وجود دارد . و دقیقا به همین اعتبار هم هست ، که تاحدودی پای شناخت‌های فلسفی می‌لنگد ، و از آن قطعیت شناختهای علمی برخوردار نیست . البته منظور ازاین‌عدم قطعیت‌این نیست ، که ما میخواهیم با شل کردن زیر پای شناختهای فلسفی ، ازاین شناختها نتیجه‌وبهره‌ای نگیریم ، نه! میخواهیم بگوئیم ، آن‌قطعیتی که درشناختهای‌علمی هست ، اینجا خواه ناخواه ، وجود ندارد .

حالا یک مثال میزنم تا بهتر روس شود که منظور ازاین تفکر منطقی چیست: مثلا ما صحبت ازاین میکنیم که آیا بعد از این زندگی و بعد از مرگ، دنیائی وجود دارد یا نه؟ البته این سئوال در قلمرو مسائل فلسفی است. حال اگر بطور مقدماتی، در مبحث تکامل، براساس شناختهای علمی که داریم، به‌این‌نتیجه رسیده باشیم که تفاوت حرکت تکاملی‌انسان، با موجودات قبل از خودش در این است که، تکامل آنها تکامل نوعی بوده ولی تکامل‌انسان علاوه بر اینکه تکامل نوعی است، تکامل فردی هم‌هست. یعنی فرد هم تکامل‌پیدا میکند وفرض‌کنیم که‌این‌را اثبات کردیم، دراینجا می‌بینیم، بر اساس این مسئله، بطور منطقی، به این نتیجه می‌رسیم که، اگر ما کمال فردی را پذیرفته‌باشیم، چه‌بتوانیم اثبات کنیم ــ اثبات‌علمی‌ــ و چه نتوانیم، نمی‌تواند مرگ پایان و انتهای کار ما باشد. چرا؟ بدلیل اینکه با کمال وبا تکامل فردی متناقض است. یعنی از یک طرف ما پذیرفته باشیم که انسان بطور فردی هم کمال پیدا میکند، تکامل پیدا می‌کند، واز طرف دیگر بگوئیم که‌نه، مرگ پایان و خاتمه زندگی انسان است.

این در حقیقت یک استنتاج منطقی است. استنتاجی که قابل اثبات علمی وعینی وتجربی نیست. ولی‌اساس‌این‌استنتاج ــ اگر ما بتوانیم‌اثبات کنیم ــ بر چیزهای علمی و عینی است.

یابطورمثال، دربررسی جریان‌تکامل، مابررسی می‌کنیم. و ویژگیهای حرکت تکاملی را درمی‌آوریم که، یک‌حرکت شتابدار است، پیچیده شونده است، . . . یعنی در حقیقت، نظم حاکم بر حرکت را در می‌آوریم.

حال‌دراینجا میخواهیم وارد استنتاجات واستدلالات منطقی شویم، که همان بحث تفکر منطقی است.

در ارتباط با واقعیتهای بیرون، ما بطور عینی مشاهده می‌کنیم، که نظم بیرونی نمی‌تواند بدون‌هدف و منظور باشد. (البته‌الان‌کار نداریم که

این‌هدف چیست؟) یعنی موقعی که ما با نظم سر و کار داریم، حتما این انتظام همراه با یک هدف و مسطوری هست. حالا این هدف و مسطور ممکن است ایجاد یک پدیده نو باشد. و یا چیز دیگر. پس بطور مسلم به این نتیجه می‌رسیم: **اگر در حرکت کلی این جهان و این هستی، نظم و قانونمندی حاکم است، این نظم و قانمندی فی‌نفسه و بطور منطقی مسئله هدف داری را اثبات میکند اگرچه ما نتوانیم بطور تجربی، این مسئله را نشان وتوضیح بدهیم.**

البته اینجا باید اشاره‌ای بکنیم به منطق ارسطویی یا استدلالات منطقی که در آن کار در قرار دارد. چون در آنجا اشکال کار این کار این است که آن صغری و کبرای منطقی که چیده میشود یا چیزهای اثبات شده‌ای نیست و یا اینکه چیزهای بدیهی است، که چیز تازه‌ای را به ما نشان نمیدهد. در صورتیکه در اینجا موقعی که ما صحبت از تفکر و استنتاج منطقی می‌کنیم، مقدمات یا صغری و کبرایی منطقی ما، چیزهای اثبات شده و قابل قبولی است.

یعنی ما نظم را مقدمتا، از طریق شناختها و بررسیهای علمی وعینی اثبات کرده‌ایم و توضیح داده‌ایم. این مسئله برایمان روشن است، **حرکت قانونمند و منظم است.** حالا میگوئیم که در یک قلمرو منطقی به این نتیجه می‌رسیم که، انتظام و قانونمندی در جهان واقعی، مرادف با هدف و مضمون است، نمی‌تواند تصادفی باشد، نظم مرادف هدف و جهت‌داری است. نظم مرادف تصادف و خودبخودی بودن نیست. ــ البته همانطوریکه توضیح دادم، طبیعتا درک عمیقر بحث منطق و استدلالات واستنتاجات منطقی، احتیاج به بحث گسترده‌تری دارد. ولی بیشتر در همین حدی که بتواند در بحثهای آینده، یک مقداری ذهن ما را نسبت به مسئله روشن کند، این مختصر را توضیح دادم. پس این در حقیقت ملاک و معیار شناختهای فلسفی

www.iran-archive.com

است.

البته توضیحی در رابطه با مسئله‌ی ملاک شناخت بطور کلی بدهم، که امکان دارد، در ذهن شما اشکال ایجاد شود، که، موقعی که صحبت از این میکنیم که ملاک شناخت عمل‌است، منظورمان چیست؟ و چگونه این به ظاهر تناقض، حل میشود. همانطوریکه قبلا صحبت کردیم، خواه‌ناخواه صحنه و میدان صحت و درست بودن تبیینات فلسفی ما چیزی جز واقعیت و عمل نیست. و گفتیم، اگر از خدا هم صحبت می‌کنیم، اگر از مطلق هم صحبت می‌کنیم، با این دیدگاه است که حل تضادها و تعارضات پیچیده‌ٔ اجتماعی در نهایت با اتکاء و استناد به چنین دیدگاهی امکان پذیر است. ولی پیچی که اینجا وجود دارد و باید به آن توجه کرد اینست که مسئله‌به این مفهوم نیست که ما پذیرفته‌ایم که اثبات یا شیوه‌ٔ اثبات شناختهای فلسفی، همان شیوه‌ٔ شناختهای‌علمی‌است؛ نه! شیوه‌ی اثبات شناختهای فلسفی، یعنی آن قطعیتش، شیوه‌ٔاثبات یا ملاک شناختهای علمی نیست. ولی اگر ما بلحاظ فلسفی درست تبیین کرده باشیم، درحرکت عملیمان و در برخورد با واقعیت هم، با مسائل، موضوعات و مقولاتی که مواجه می‌شویم، قادر خواهیم بود که توضیح مناسب را برایش پیدا کنیم. قادر خواهیم بود از درون آن‌درست بیرون بیائیم. قادر خواهیم بود براساس آن، خطوط‌حرکتمان‌را درست تنظیم کنیم. آری، این ارتباط وجود دارد. ولی این‌ارتباط به مفهوم پذیرش این ملاک بطور مطلق نیست. یعنی اینکه ما پذیرفته باشیم که شناختهای فلسفی هم‌ملاکشان عمل است.

نکته‌ٔ دیگر در رابطه‌با فلسفه و شناختهای فلسفی، نسبیت آنهاست. قبلاهم توضیح دادم، بدلیل رابطه‌ٔ تنگاتنگ شناختهای فلسفی باشناختها و دستاوردهای‌علمی‌هر دوران و مقطع تاریخی یک پای فلسفه و شناختهای فلسفی، در عمل اجتماعی وموضع تاریخی ما گیر است. همین مسئله‌باعث

میشود که شناختهای فلسفی بشر از یک نسبیت وعدم قطعیتی برخوردار باشد.

این را توضیح بیشتر میدهم. بعنوان مثال: درارتباط با مسئلهٔ حرکت تکاملی ماده و پاسخگوی به این سئوال مشخص که آیا آغازی هست یا نیست؟ در مرحلهٔ فعلی همانطوریکه گفتیم در محدوده‌ای که بشر توانسته به آن دسترسی پیدا کند، نهایتا همان ابر اولیه‌ای بوده است، که این نیز خود درپروسهٔ تکاملی هستی تا یک مقطع است، یک نقطه است. مقطع و نقطه‌ای که طبیعتا، مقاطع و نقاطی قبل‌از آن وجود داشته است. طبیعی است که اگر ما صرفا بخواهیم به‌این تجربیات‌علمی متکی باشیم، در اینجا خواه‌ناخواه دچار یک عدم قطعیت فلسفی خواهیم شد. به‌این‌مفهوم که به هر جهت در این نقطه ما نمیتوانیم به‌این سئوال جواب بدهیم که پس چه؟ آیا آغازی بود یا نبود؟ سئوالی که در بحث فلسفه از پاسخگویی به‌آن ناگزیریم. باید پاسخ را بسه‌این موکول کنیم، که تا آنجا که ما شناخته‌ایم اینگونه نشان نمیدهد و بر اساس یک چنین‌استدلالی، یعنی نفی وعدم پذیرش دیدگاه فلسفی مشخص، همین افرادی‌که‌درقلمرو بحثهای فلسفی ازاین عدم قطعیت صحبت می‌کنند، در قلمروحرکت وعمل‌اجتماعی آنچنان قاطعانه از آینده‌ای روشن و تابناک، ازسمت‌وجهت‌و مضمون دم میزنند، که انگار هیچ ارتباطی بین این دو مقوله نیست.

پس اینجا می‌بینیم که‌اگر ما صرفا بخواهیم، به این دستاوردهای علمی متکی باشیم، و از این قلمرو خارج نشویم، ناخودآگاه در یک دور، درگیر می‌شویم ونمی‌توانیم ازآن‌سالم دربیائیم. یعنی‌اینکه مجبوریم نهایتا، موقعی که طرف روی مسئله می‌ایستد که بهرحال چه؟ سمت و جهت دارد یاندارد؟ جواب بدهیم، تا اینجایی که ما شناخته‌ایم اینطور نیست. درصورتیکه گفتم در قلمرو حرکت اجتماعی وعمل انقلابی بصورتی قاطع

www.iran-archive.com

صحبت از آینده ، سمت ، جهت و هدف می‌شود . پس این تناقض را باید پاسخگو باشیم . تناقضی که بر اساس این دیدگاه و اعتقادات ، انبوهی از افراد و جریانات را بدنبال خود می‌کشانیم ، جریاناتی که مجبوریم براساس چنین دیدگاه فلسفی مردا به آنها بگوئیم : نه ! آنموقع که ما اینطور می‌گفتیم ، شناختهای علمی ما تا این حد بیشتر گنجایش نداشت و جواب نمی‌داد ، ولی حالا به این سنجه رسیده‌ایم که آعازی بوده ، سمت وجهتی هست . و در اینجا ست که خواه‌ناخواه پای وحی وانبیاء به میان می‌آید که البته این ، بحث مفصل خودش را دارد . می‌بینیم ، بطور ناخودآگاه ، موقعی که به ضرورت شناختهای فلسفی که در حقیقت پاسخگویی به مسائل مشخصی است که‌ما با آن مواجه و درگیر هستیم ، معتقد و پایبند باشیم ، مجبوریم درعمل ، به‌علت نسبیت شناختهای فلسفی خود انسان که یک پایش در شناختهای علمی است بجایی چنگ بزنیم ، که میتواند تصویری مطلق وفارغ از این محدودیتها ، از کل هستی ارائه بدهد . همانطور که گفتیم ، بحث وحی انبیاء مقوله‌ی خاص‌خودش را دارد و جای آن بطور مشخص در بحث تاریخ است ولی در اینجا برای اینکه این ارتباط برایمان روشن‌تر بشود بدلیل اینکه ، شاید برای عده زیادی مرزهای دیدگاه ایدئولوژیک ما حداقل بلحاظ فلسفی با دیدگاههای فلسفی ماتریالیستی روشن نباشد . و این اشارات ، مشخص بکند که ، نه ! این مرزها دقیقا هست . البته استفاده عملی و تجربی وعینی از این تفاوتها ، طبعا بحث و جای خاص خودش را دارد . و نباید نتیجه گیریهای خودبخودی ازاین‌مسئله کرد .

باین ترتیب مسئله‌ی نسبیت شناختهای فلسفی را مورد بحث قرار دادیم .

www.iran-archive.com

نتیجه : مرز کیفی میان شناخت علمی و شناخت فلسفی

حالا بطورخلاصه‌یک‌جمع بندی می‌کنم ، تا آن نتیجه را که در حقیقت ازاین بحث مشخص‌دنبال می‌کنیم روشن شود . آن نتیجه ، در حقیقت مرز کیفی میان شناختهای علمی و شناختهای‌فلسفی است . منظوراز مرز کیفی ، یعنی اینکه‌هرچند که در قلمرو شناختهای‌علمی بجلو برویم ، دستمان باز شود وامکاناتمان‌زیادشود ، ولی‌هنوز مسائلی هستند که‌اساسا پاسخگوئیشان در این قلمرو نیست . و همانطور که‌گفتیم این مسائل را به قلمرو فلسفه می‌آوریم . در حقیقت موقعی هم که از تبیین صحبت می‌کنیم واینکه در ارتباط با یک سری‌مسائل مشخص نباید بطور خودبخودی ، وارد تشریحات و مکانیزمها بشویم ، این‌دلیل‌مشخص‌خودش را دارد . تبیین همان دلایلی که در مورد آنها صحبت کردیم . مثلا بطور مشخص در تبیین وجود ، در پاسخ به‌این سئوال که واقعیت چیست ؟ هستی چیست اگر در این موارد بتوان پاسخی داد ، این پاسخها را باید در قلمرو فلسفه و شناختهای‌فلسفی جستجوکرد . همان‌قلمروی‌که بحث وجود و همه‌ی این بحثهای مقدماتی که میشود در نهایت به‌آنهاخواهد رسید . بهرجهت این حرکتی که قانونمندی و قواعدش را در یک بررسی جزئی و تشریحی ، بدست آوریم ، آیا سمت و جهت ومضمونی داردیانه ؟این‌یعنی‌در حقیقت به تبیین همین قانونمندیها نشستن . یعنی اینکه فکر نکنیم که اوج شناخت هستی ، رسیدن به همین قانونمندیهاست . نه ! اتفاقا "تمامی‌بحث‌ما بر سر مسئله‌وجودهمینجاست ، یعنی تبیین همین‌قانونمندیها . واین‌تبیین‌مضمونش‌چیزی‌غیرازاین نیست .

بهرجهت، قانونمند بودن و منظم بودن، آیا سمت، جهت و مضمونی را برای این هستی تصویر میکند؟ فارغ ازاینکه مااین‌سمت‌وجهت را بتوانیم بطور عینی، محسوس، جزیی و تشریحی نشان بدهیم (همان مثالهایی که در بحث روز جمعه هم زده شد). مثلا یک صحنه تیراندازی، تیرهایی که منظما" به هدف میخورند.

و ما به چیزی غیر از این دسترسی نداریم، در نهایت، هر چه امکانات تکنیکی و تاکتیکی ما بالا رود، میتوانیم مسیر حرکت تیر را بهتر دربیاوریم، معادلاتش را بنویسیم و نهایتا" منظم بودنش رادربیاوریم. ولی اینکه آیادروای صحنه، تیراندازی‌هست؟ یا اینکه این تیرها تصادفی‌به هدف شلیک میشود که این، دیگر در قلمرو تبیینات فلسفی‌است. سئوالی که ما ناگزیر از پاسخ‌گویی‌به‌آن‌هستیم ممکن است‌بطورخودآگاه در حقیقت، قاطی کردن مرزهای تبیین و تشریح به شکلی از پاسخ‌گوئی به این سئوال مشخص فرار کنیم.

نمی‌دانم خودتان چقدر برخورد داشته‌اید. ولی طبعا در ارتباط با افرادی که به دیدگاههای فلسفی غیر ازاین دیدگاه معتقد باشند، موقعی که صحبت ازهدفداری میشد و موقعی‌که‌صحبت‌ازمضمون‌داری‌میشود، سعی دارند، آگاهانه یا ناخودآگاه، مسئله‌را ببرند در مکانیزمها و تشریحها که بله، بیائیم توضیح‌بدهیم که‌این‌پدیده‌چگونه‌ازپدیده‌قبلی‌خودش‌ایجاد شده‌یا این گام، چگونه از گام قبلی خودش درآمد و به همین ترتیب.

در صورتیکه‌اتفاقا درمورد مسئله تبیین، بحث ما اینجاست که بیائیم همین قانونمند بودن را توضیح دهیم و تفسیر کنیم، که آیاقانونمندبود ن مبین ضرورت و هدفداری و آگاهانه‌بودن است‌یامبین‌تصادف‌وخودبخودی بودن؟

www.iran-archive.com

و آن چیزی که واقعا دراین بحث مشخص ما دنبالش هستیم ، هضم و درک این مسئله‌است‌که‌دربحث‌وجود ،نهایتا "به‌کجاخواهیم رسید ؟ و چه مسئله‌ای را باید توضیح بدهیم ؟ و چه گرهی را باید باز کنیم .

همه بحثهای‌قواعد تکامل و سایر تبیینات‌ی که میشود . نهایتا " باید اینجا خودش را نشان بدهد ، که ما واقعا " تا چه اندازه این مرزبندی بین تشریح و تبیین را درست درک کرده‌ایم و درست فهمیده‌ایم .

خیلی متشکرم

پـایـان

www.iran-archive.com

پرسش و پاسخ

(۳)

www.iran-archive.com

انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی

www.iran-archive.com

* پرسش و پاسخ (۳)
* سخنرانی یکی از برادران مجاهد پیرامون بحث تبیین جهان
* چاپ : انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی
* بهمن ماه ۵۸
* حق چاپ محفوظ است

جلسهٔ سوم

www.iran-archive.com

بسم‌الله الرحمن الرحیم

باسلام به همه خواهران و برادران بحث امروز را شروع می‌کنیم. ابتدا فهرست‌وار مطالبی را که در این جلسه میخواهیم پیرامون آن صحبت کنیم ذکرمی‌کنم

۱ ــ تعریف وتفاوت جهان‌بینی، ایدئولوژی، فلسفه و مکتب.

۲ ــ توضیح مختصر درمورد شیوهٔ درست ورود به بحث و رد شیوه‌های صرفا نظری و حسی.

۳ ــ چرا در بررسی پروسهٔ تکاملی ماده واثبات تبیین توحیدی‌هستی، به تجزیه‌وتحلیل تئوری‌ها و فرضییاتی که دربارهٔ آغاز جهان وجود دارد، پرداخته نمی‌شود؟

۴ ــ چرا دور و تسلسل باطل است؟

۵ ــ توضیح مختصر درمورد ضرورت سیستم‌سازی وارتباط سیستم‌سازی و ارتباط سیستماتیک اصول.

۶ ــ در بحث تبیین جهان شیوهٔ برخورد درست، با استفاده ازقرآن چگونه است؟

۷ ــ آیا تکامل مقوله‌ای علمی است یا مقوله‌ای فلسفی؟

۸ ــ چرا تکامل در بعضی شاخه‌ها به بن‌بست می‌رسد؟

www.iran-archive.com

قبل‌ازورود به‌بحث ، توضیح این نکته لازم است که اگردر این جلسه فرصت پاسخ گوئی به تمامی سئوالات مطرح شده نباشد ، در جلسه بعد ، سئوالات باقی مانده همراه با سئوالات دیگر پاسخ گفته خواهد شد .

سئوال اول : تعریف وتفاوت جهان‌بینی ، ایدئولوژی ، فلسفه ومکتب :

این سئوالی است که خواهران و برادران در طی جلسات مختلف بصورت کتبی عنوان کرده بودند و با توجه به این که جلسه قبل هم به طور خاص در مورد علم وفلسفه صحبت کردیم ، زمینه‌ای است که به این سئوالات‌هم ، جواب داده شود .

تعریف دقیق و علمی جهان‌بینی ، **مجموعه شناختهای جزئی و کلی ما ازجهان پیرامون است** . البته جهان بینی را درعرف ، مترادف با تبیین جهان هم می‌گیرند . یعنی یکی از محورهای شناخت فلسفی که تبیین‌جهان است ولی ، معنی دقیق آن عبارتست از : **مجموعه شناختهای ما از جهان پیرامون ــ شناختهای علمی ، فلسفی ، هنری ، سیاسی و فرهنگی ــ که تمامی اینها مجموعه‌اش جهان‌بینی را تشکیل میدهد .**

موقعی که از ایدئولوژی در قلمرو "شناخت شناسی" صحبت میکنیم ، **اگر شناختهای تکنیکی و تجربی را از جهان‌بینی حذف کنیم ، بقیه این شناختها را ایدئولوژی میگویند .** طبعا ایدئولوژی شامل هنر ، فرهنگ ، سیاست ، مصالح حقوقی و یا حتی شناختهای مربوط به ادیان و مذاهب خودبخودی وغیر توحیدی می‌شود . **فلسفه ، که در حقیقت در کانون این دو قراردارد ــ همانطورکه‌درجلسهٔ قبل‌تعریفش‌راکردیم ، تعمیم دست‌آوردهای علمی وعینی درجهت تبیین سه‌مسئله اساسی وجود ، انسان و تاریخ است .** پس‌در حقیقت جهان‌بینی ، ایدئولوژی‌وفلسفه به مثابه‌سه دایرهٔ متحدالمرکز هستندکه در کانون این‌ها فلسفه قرار دارد ، بعد از آن ایدئولوژی و نهایتا جهان‌بینی . یعنی به‌این ترتیب ارتباط‌این سه‌مقولهٔ جهان‌بینی ، ایدئولوژی

www.iran-archive.com

وفلسفه مشخص میشود . اما موقعی که از مکتب صحبت میکنیم مکتب دربیان عام و تعریف کلی به هـر سیستم نظری گفته میشود . این سیستم نظری میتواند یک سیستم اقتصادی باشد ، یک سیستم فلسفی باشد یا یک سیستم سـیاسی . ولی ما موقعی که از مکتب صحبت میکنیم ــ یعنی در ارتباط با جریانها و سازمانهای انقلابی و بطورخاص سازمان خودمان ــ دراینجا مکتب مترادف و معادل ایدئولوژی گرفته میشود . (البته در این قسمت بیشتر حرف ارائه تعاریف مشخصی از این معولات است) . طبعا اینها احتیاج بـه بحثهای بیشترو جزئی تری دارد که در اینجا فرصت آن نیست .

اما مطلب دوم ، البته این مطلب در ضمن بحثهای روز جمعه بعنوان یکی از محورهای بحث روی آن صحبت شده ولی هم به دلیل ارتباطش با بحث جلسهٔ قبلمان و هم به دلیل سئوالاتی که در پیرامون این بحث شده ، یک توضیح مختصر در این رابطه لازم است .

درجلسه قبل ، ازعلم و فلسفه صحبت کردیم ، تعریف هرکدام ازاین مقولات ، تفاوتها ومرزهای کیفی اش را نشان دادیم که در حقیقت درجهان واقعی وعینی ، ما با مسائل و مقولاتی مواجه هستیم که نهایتا پاسخشان در قلمرو فلسفه و شناختهای فلسفی است . منجمله ازاین مقولات همین مقولهٔ وجود یـا تبیین هستی است ، که پاسخ نهائی و واقعی این مسئله را باید در قلمرو بحثهای فلسفی جستجو کرد . براین اساس به طور طبیعی شیوه ورود به این بحث برای ماروشن میشود . یعنی همان ارتباطی را که ما بین شناختهای علمی و شناختهای فلسفی برقرار کردیم و گفتیم که نهایتا شناختهای فلسفی روی دوش علم و شناختهای علمی سـوار هستند ، و یا اینکه در حقیقت از جزء شروع کـرده و به کل می‌رسیم . در اینجا هم شیوهٔ ورود به این بحث تلفیـق نظرگاه حسی و تعقلی است . یعنـی نه نظر گاه حسی صرف که همه‌چیز را بخواهیم در قلمرو تجربه وحس اثبات کنیم و نه شیوه‌های نظری صرف که بخواهیم ازطریق استدلالهای نظری با

قیاسهای صوری جواب مسئله را پیدا کنیم .

البته دراینجا یک سئوالی مطرح شده بود که با توجه به توضیحاتی که در کتاب "رهنمودهای کار ایدئولوژی" داده شده ، در آنجا گفته شده که برای برخورد با مسائل ایدئولوژیکی ، حتی الامکان نبایستی وارد مکانیزمها و تشریحات بشویم ، بلکه بایستی به تبیین این مطالب بپردازیم . حالا چرا ما خودمان برای تبیین مسئله‌ی وجود یا برای پاسخ نهایی به این مسئله از مسائل و مقولات علمی شروع کرده‌ایم ؟ باید توجه داشت وقتی که از تشریح و مکانیزم صحبت میکنیم . بطورمثال در این بحث مشخص (بحث وجود) ــ منظوراینست که دنبال این باشیم که‌مثلا حیات دقیقا چطور ایجاد شده؟ یا اگر پدیده‌ٔ تکاملی بوجود آمده این پدیده ارتباطش دقیقا با پدیده‌ی قبل از خودش به چه شکل بوده است ، در صورتی که ما در حقیقت یک چنین شیوه‌ای را دنبال نمی‌کنیم . اگرچه ممکن‌است در جاهائی اشاراتی به این موارد و نمونه‌ها باشد ولی‌مسئله‌ٔ اصلی ما این نیست . درحقیقت‌ماواقعیت‌مادهٔ‌درحال تکامل و حرکت را گرفته و مقدمتا به‌بررسی و درآوردن عامترین‌و کلی‌ترین قانونمندیهای حاکم بر این‌حرکت تکاملی پرداخته‌ایم تا بتوانیم ابتدا خصوصیتها و ویژگیهای این حرکت را ، یا نظم حاکم بر این حرکت‌را دربیاوریم . که بعد از این طبیعتا " در مرحله بعدی که مرحلهٔ تبیین‌است ــ استفاده از این خصوصیتها ، ویژگیها یا نهایتا نظم و قانونمندیها ، درجهت تبیین وتفسیر کلی مسئله است .

پس در حقیقت شیوهٔ ما دراینجا ورود به مکانیزمها و جنبه‌های‌تشریحی مسئله نبوده و تا انتهای بحث هم نخواهد بود . (یعنی اینکه مثلا حیات چطور در روی زمین‌بوجود آمده و توضیح چگونگی ایجاد حیات) یعنی این در قلمرو علم و شناختهای علمی است (که تاحدودی از آن برای بشر در شرایط فعلی روشن شده و درآینده طبیعتا ابهاماتی که در این زمینه وجود

www.iran-archive.com

دارد بیشتر مرتفع خواهد شد) و مسئلهٔ درجه اول ما در این بحث نیست .

مطلب بعد که به درک عمیقتر بحث کمک میکند و هم اینکه‌خیلی از سئوالاتی که ذهن خواهران و برادران را اشغال کرده با درک این مطلب میتواند تا حدودی مرتفع بشود ، این است که اگر ما در تبیین توحیدی هستی به دنبال این مسئله هستیم که ثابت کنیم جهان آغازی و انجامی دارد ، پس‌چرا نمی‌آئیم به‌طور مقدم از دستاوردهای علمی وتئوریها وفرضیاتی‌که در این زمینه وجود دارد ــ برای اثبات‌این مسئله ــ استفاده کنیم ؟

ما به دو دلیل این کاررا نمی‌کنیم . دلیل اول همان مطلبی است که در بحث علم وفلسفه‌هم توضیح داده شده‌است . یعنی درحقیقت شناختهای علمی بشر مخصوصا در ارتباط با مسائل پیچیده‌ای از این قبیل ، طبعا به آسانی در دسترس ما و اینکه قابل تجربه باشند ، نیستند . این دستاوردها و یا فرضیات و یا حتی چیزهائی که مارک تئوری به آن می‌خورد ، طبعا از آن قاطعیت لازم برخوردار نیست . قاطعیتی که ما اساس دیدگاهها و نظرگاههای فلسفی خودمان را بر این فرضیات‌یا بر این دستاوردها بنا کنیم . یعنی اگر فردا تئوریهای جدیدی آمد و این تئوریها در هم ریخت ، یا این‌فرضیات (بهتراست بگوئیم) در هم ریخت ، طبیعتا دیدگاه و نظرگاه فلسفی ما خدشه‌دارخواهد شد . پس اول مسئله‌ی مهمتر این است که اگرچه ممکن است در یک برخوردابتدائی با قضیه ، این طور به نظر برسد که آغاز داشتن یا نداشتن‌جهان‌مقوله و مسئله‌ای در قلمرو علم و شناختهای علمی است (یعنی اگر امروز ما نتوانستیم به‌این‌جواب بدهیم حتما درآینده علم پاسخ‌این مسئله را خواهد داد) ولی در اینجا بایستی توجه داشت که‌این

جریان مسئله‌ای نیست که در قلمرو علم بگنجد و یا از این طریق و با این شیوه در جستجویش باشیم ، و اگر در شرایط حاضر به آن نمی‌پردازیم (به‌منظور بررسی این تئوریها و فرضیه‌ها) دلیلش این نیست که این تئوریها و یا این فرضیه‌ها هنوز کامل نشده است . اگر ما در این زمینه و در این قلمرو دست‌علم را تا بی‌نهایت هم باز بگذاریم درحقیقت مسئله آغاز داشتن جهان و یا مسئله پایان داشتن آن (البته پایان منظور طبیعتا در قلمرو حرکت ماده است با حاکمیت قوانین دیالکتیک) مقولاتی نیستند که در محدوده‌ٔ علم بگنجند و از این طریق ما بتوانیم پاسخشان را پیدا بکنیم . ولی در عین حال این دلایلی که گفته شد به این مفهوم نیست که ما اساسا از این تئوریها و از این دستاوردها درجهت اثبات و تایید دیدگاههای فلسفی خودمان استفاده بکنیم ، نه . همانطوریکه در رابطه‌ی علم و فلسفه توضیح داده شد این تئوریها و دستاوردهای علمی در حقیقت می‌توانند به مثابه فاکتها و دلایلی باشند در جهت تایید دیدگاه فلسفی ما ، و نه اثبات تئوریک و نظری مسئله در جهت تائید آن . حالا یک مثال ونمونه دراین جهت می‌آوریم . میدانیم براساس نظریه نسبیت انشتاین (باز هم با استناد و اتکاء به‌این نظریه‌ٔ علمی که شعاع نورانی در مسیر حرکت خودش می‌شکند) ثابت می‌کند که شعاع نورانی مسیر بسته‌ای را طی می‌کند . و به این ترتیب اثبات میکند که جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم جهانی محدود و بسته است . خوب طبیعی است که اگر ما به لحاظ فلسفی جهان را نامحدود نگرفته باشیم ، یا آغازی را برایش منظور کرده باشیم ، طبعا این نظریه‌ٔ علمی با دیدگاه فلسفی ما در تناقض نمی‌افتد ویا حتی به مثابه‌ی فاکت و دلیلی درجهت تائید واثبات آن است . ولی طبیعی است کسی که صحبت از نامحدود بودن جهان می‌کند ، خواه‌ناخواه مجبوراست که در مقابل این نظریه موضع بگیرد و یا به ترتیبی این نظریه را یارد بکند و یا اینکه

www.iran-archive.com

در دیدگاه فلسفی خودش بگنجاند. این دقیقا موضعی بود که تئوریسین‌های شوروی در ابتدا در مقابل نظریه انشتاین گرفته و به‌مثابه یک نظریه‌بورژوائی آن را رد کردند چون صحبت از نامحدود بودن جهان می‌کرد. یا بطور مثال تئوری تخم کیهانی که در حقیقت موقعی که از آغاز جهان صحبت میکند بااتکاء به فرضیه جهان در حال انبساط و گسترش یابنده (به‌این صورت که در نهایت در پروسهٔ تکاملی، موقعی که به‌عقب بر می‌گردد طبیعتا این گسترش در پروسهٔ عقب‌گرد خودش یعنی محدود شدن و محدودشدن تا نهایت) جهان را حلاصه میکند. دریک‌تخم‌کوچکی‌که‌اسمش را تخم‌کیهانی می‌گذارد که‌ممکن است برای خیلی‌ها این تصور پیش بیآید که پس ما پیدا کردیم که جهان‌آغازی دارد و آغاز جهان هم، همین تخم کیهانی است. ولی بعدا که نظریات علمی پیشرفت می‌کند این مسئله هم مشخص می‌شود که این‌فرضیه‌پاسخ‌نهایی‌این‌مسئله نیست‌ونظریات‌دیگری‌مطرح‌میشوند‌مثل‌نظریه دراتِ سیده (که اگر کسانی مایل باشد می‌توانند به کتاب "ماده وانسان" که در مورد آغاز جهان هست مراجعه کنند که آنجا کاملتر تشریح شده است).

پس می‌بینیم اگرچه می‌توانیم‌ازاین تئوریها و نظریات علمی در جهت تائید دیدگاههای‌فلسفی خودمان استفاده بکنیم ولی به هیچوجه اینها یکه‌گاه مناسبی برای بنا کردن یک دیدگاه فلسفی و نظری نیستند. به دلیل اینکه هرچه‌علم جلو می‌رود تئوریها و نظریات تازه‌ای کشف و شناخته میشود. پس به‌این ترتیب اگر صحبت از تبیین جهان می‌کنیم یا میخواهیم به مسایلی که در این ارتباط است پاسخ بدهیم، طبعا مسئله‌ی مقدم بر این است که آن‌امر اولیه‌ای که (بطور مثال در کتاب "از کهکشان تا انسان") از آن صحبت میشود، چه وضعیتی داشت؟ امر در حالت یکنواختی بسر می‌برد و همه ذرات در حالت مساوی هستند. پس چطور آن

انفجار اولیه رخ میدهد؟ البته اینها مسایلی هستند که علم میتواند دنبال کند ولی در پاسخ نهایی به مسئله‌ی وجود اینها طبعا مسایل ما نیستند مسایلی که بخواهیم ذهن خودمان را به آنها مشغول کنیم و فکر کنیم که پاسخ نهایی و دقیق مسئله صرفا در گرو پاسخ به این مسایل است، نه اینطور نیست. این توضیح خیلی مختصری بود در مورد اینکه چرا در حقیقت ما در این بحثی که دنبال می‌کنیم وارد این تئوری‌ها و فرضییاتی که درمورد آغاز جهان هست نمی‌شویم و مسائلش را توضیح نمی‌دهیم البته آنرا تاحدودی شکافتیم، و کسانی که مایل باشند خودشان می‌توانند این مسایل را تعقیب کنند ولی باید سعی کنند که ذهنشان آشفته نشود.

مطلب بعد در مورد دور و تسلسل است و اینکه چرا دور و تسلسل باطل است؟

اولا ببینیم موقعی که از دور و تسلسل صحبت می‌کنیم منظور چیست؟ موقعی که با مسائلی مواجه هستیم و به دنبال ریشه‌ها وعلت‌های آنها میگردیم، بطور مثال میخواهیم ببینیم که آیا موجود زنده از موجودزنده بوجود آمده یا از موجود بی‌جان یا بطور کلی دنبال پیگیری این مسئله هستیم، بطور معمول و تا آنجا که ما شاهد بوده‌ایم موجود زنده، از موجود زنده ایجاد می‌شود واگر در حقیقت ما بخواهیم به این ترتیب این سئوال خودمان را دنبال کنیم عملا خواهیم دید که روی یک دور می‌افتیم یادچار یک تسلسل می‌شویم که نمی‌توانیم از این دور و از این تسلسل خارج بشویم واین بن‌بست را بشکنیم. همان شیوه‌ی ورودی که تا مدت زمان خیلی زیادی باعث میشد که بشر اصلا به ذهنش خطور نکند که ممکن است موجود زنده از موجود بی‌جان بوجود بیاید چون بطور معمول می‌دید که موجود زنده است که موجود زنده را ایجاد می‌کند یا مثال مشهور و معروف مرغ و تخم مرغ

www.iran-archive.com

که آیا مرغ از تخم مرغ بوجود آمد یا تخم مرغ از مرغ؟ باز هم در محدوده‌ای که ما با مسئله برخورد داریم عملا مشاهده میکنیم که مرغ از تخم مرغ بوجود می‌آید و این مرغ است که مجددا تخم می‌گذارد یعنی تخم مرغ هم از مرغ و اگر به این ترتیب مادنبال پاسخگوئی به مسئله باشیم عملا می‌بینیم که دچار یک دور و تسلسل می‌شویم، یعنی یک تکرار تا بی‌نهایت. مرغ از تخم مرغ و تخم مرغ از مرغ و نمی‌توانیم این دور را بشکنیم. یا مثلا در مورد علم و فلسفه.

ما در تعریف علم گفتیم که شناختهای علمی ما متکی به یک دیدگاه و نظرگاه فلسفی هستند. و موقعیکه از فلسفه صحبت کردیم گفتیم که نهایتا شناختهای فلسفی ما سوار بر علم و شناختهای علمی هستند. حالا ببینیم که پاسخ مسئله را چگونه میشود داد، علم یا فلسفه؟ تقدم با کدام است؟ ولی عملا می‌بینیم این شیوه وارد شدن به مسئله ما را دچار یک دور و تکرار میکند که ازاین تکرار ما نتیجه‌ای نخواهیم گرفت، و یا آن بحثی که دفعه قبل در مورد منطق وفلسفه داشتیم که گفتیم منطق ما نهایتا از یک دیدگاه فلسفی در میآید و نهایتا معیارو ملاک شناختهای فلسفی ما، تفکرات ما هستند. پس به چه‌ترتیب میشود از این دور بیرون آمد؟ اگراین مثالها را دقت کرده باشیم نشان میدهد که دور یا تسلسل یعنی‌تکرار تا بی‌نهایت باطل‌است، یعنی اگرما در برخورد با مسئله‌ای برای اثبات چیزی به این ترتیب وارد مسئله‌بشویم خواه‌ناخواه جوابی برای این مسئله پیدا نخواهیم کرد.

یا یک مسئله‌ای دیگر که زیاد با آن مواجه و برخورد داریم مسئله "فرد و سیستم" است، که مادر بررسی اشکالات یک سیستم در پیگیری‌این مسائل به‌افراد می‌رسیم. موقعی که مسائل افراد را جستجو میکنیم، مجددا به یک سیستم تازه‌تروانتقادات جامع تری ـ که‌مثلا جامعه باشد ـ برمیگردیم.

می‌بینیم که عملا دچار یک دور شده‌ایم ، دور فرد و سیستم ، که به هرجهت فرد یا سیستم ؟ولی در مقاطع موجود یا در رابطه با نمونه‌هائی که ما با آن مواجه هستیم ، عملا مشاهده میکنیم که این دور شکسته نمی‌شود (دورفرد و سیستم) ولی پاسخ‌مسئله را چگونه باید پیدا کرد؟ یعنی به چه شکل‌میشود ازاین دور بیرون آمد؟

همان مثال مرغ و تخم مرغ را در نظر بگیریم . برای پاسخ گوئی به این مسئله‌خواه‌ناخواه‌می‌بینیم مجبوریم که به پروسهٔ تاریخی یا پروسهٔ تکاملی شکل‌گیری‌وتکوین‌مرغ (در پروسهٔ تکامل) برگردیم . اگر این پروسه‌را بررسی کنیم ، می‌بینیم اساسا‌این سئوالی که به این‌ترتیب ذهن ما را اشغال کرده بود ، (مرغ مقدم است یا تخم‌مرغ) بی‌معنی خواهد شد . یعنی در پروسهٔ تکامل و در مسیر تکامل ، در یک نقطه‌ای هست که مرغ ایجاد میشود یعنی تخم‌مرغ هم‌ایجاد شده است . این تقدم و تاخر صرفا در یک بررسی دوری یا بررسی تسلسلی است که مطرح میشود و ذهن را اشغال میکند .

یا مثلا مسئله حیات همان چیزی که اپارین هم به‌آن اشاره میکند ، اینکه‌حیات به‌چه‌شکل‌ایجاد شدآیا حیات یا موجود زنده‌لزوما از یک‌موجود زنده‌ایجاد شد ؟ اگر پروسهٔ تکاملی‌وتاریخی‌مسئله را ببینیم ، خواهیم دید که ، نه ، در پروسه تکامل یک جائی بوده که حیات ایجاد شد (حالا به چه ترتیب‌الان‌کاری‌نداریم) . وطبیعتا می‌بینیم دراین‌دیدگاه‌این مسئله‌خیلی به سادگی‌جا میگیرد و مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند ، که زمانی بوده حیاتی هم وجود نداشته ، در صورتی که‌درآن‌دیدگاه دوروتسلسل‌مجبور بودیم‌حیات را هم‌تا بینهایت‌تصورکنیم چون‌هرجائی‌این‌دوررا قطع میکردیم ،میگفتیم حیاتی نبود . پس دیگر حیات‌امکان ایجادش از بین میرفت .

یا مثلا در بررسی مسئله علم وفلسفه ، به چه شکل میتوانیم از این دور در بیاییم ؟طبیعی‌است‌ورود مقطعی به‌مسئله‌جواب ما را نخواهد داد . علم

www.iran-archive.com

یا فلسفه؟ تقدم با کدام است؟ ولی وقتی در پروسه تاریخی و تکاملی شکل‌گیری ذهنیات بشری برویم، خواهیم دید که این مسئله در آنجا بطور طبیعی جواب داده خواهد شد و این دور در آن نقطه هست که می‌شکند. از برخورد انسان با جهان پیرامون خودش بطور مقدم ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین مفاهیم حسی در پروسه رشد و تکامل خودش، طبیعتا مفاهیم مجرد و انتزاعی یا فلسفی است. یا همینطور در ارتباط منطق یا تفکر منطقی با دیدگاه فلسفی.

پس در اینجا این توضیحاتی که داده شد از این نظر بود که امکان دارد ما بطور ناخود آگاه در برخورد با مسئله تکامل و تبیین هستی دچار یک همچنین دور و تسلسلهائی بشویم و بطور ناخودآگاه خواسته باشیم پاسخ مسئله خودمان را در این دور جستجو بکنیم. و اگر جستجو نکردیم بطور ناخودآگاه به این نتیجه برسیم که پس این تعریف، تعریف غلطی است که، پایه فلسفه را روی علم میگذاریم و یا علم را متکی به فلسفه میکنیم. چون در اینجا ما نمیتوانیم از این دور بیرون بیائیم و جواب به مسئله تاخر و تقدم هرکدام از اینها بدهیم، پس به این نتیجه می‌رسیم که این تعریف اساسا تعریف غلطی است. و یا اینکه مجبور بشویم بطور ناخودآگاه یعنی بطور مکانیکی این دور را روی یکی از این دو تا عنصر بشکنیم. بطور مثال در ارتباط فرد و سیستم بگوئیم که فرد تعیین کننده است یا سیستم بطور مقطعی و تاکتیکی و نه بطور کلی و در تبیین فلسفی آن نتیجه عملی ان چه خواهد شد؟ اینکه ما در بررسی و ریشه‌یابی (بطور مثال) اشکالات سیستم میخواهیم همه مسائل را نهایتا به فرد برگردانیم. آن هم افراد مشخصی که در این سیستم معین دارند فعالیت میکنند. یا برعکس قضیه تمام اشکالات را به سیستم برگردانیم. این در حقیقت مفهوم شکستن مکانیکی این دور است البته این دور را نهایتا خواهیم شکست. همان طوری که از دیدگاه فلسفی خودمان این دور به لحاظ تاریخی به طور استراتژیک و در تعبیر نهایی

روی انسان شکسته خواهد شد. یعنی به لحاظ تاریخی ما معتقدیم که اگر انسانی با این ویژگیها و با این خصوصیات نمی‌بود، تکاملی هم به لحاظ اجتماعی امکان پذیر نبود. البته توضیح دقیق این مسئله خواه ناخواه بر می‌گردد به قلمرو و بحثها و تبیینات فلسفی در محدوده‌ٔ تاریخ. ولی نکته‌ای که اینجا مورد نظر هست اینست که این باعث نشود که ما این دور و تسلسل را بسطو رمکانیکی در یک‌مقطع مشخص روی یکی از این عناصر بشکنیم.

مطلب بعد، توضیح مختصر در مورد ضرورت سیستم‌سازی و ارتباط سیستماتیک اصول است. این مسئله هم مسئله‌ای است که در بحث اصلی بسطور مفصل روی آن صحبت شده و توضیح داده شده و بدلیل مطلبی که بعدا قرار است روی‌آن صحبت شود یک توضیح مختصر روی این زمینه‌ضروری است. ما در بحث فلسفه و شناختهای فلسفی و ضرورت این شناختها گفتیم که برای اینکه بتوانیم درست حرکت کنیم، برای‌اینکه بتوانیم با مسائل، مشکلات، معضلات و تضادهائی که ما با آن مواجه هستیم، درست مواجه بشویم و حلشان‌کنیم، ناگزیر از ساختن سیستم‌ها و نظرگاههای کلی و فلسفی هستیم. همان مسئله‌ای که در رهنمودهای کار ایدئولوژی تحت عنوان "پی و بنیاد" توضیح داده شده‌است. و در مورد سیستم هم توضیح داده شد که سیستم‌های مختلفی وجود دارند، سیستم سازگار و سیستم ناسازگار. و باز هم سیستمهای سازگار دو نوع است: سیستمهای سازگار درونی و سیستمهای سازگار بیرونی، وقتی از سیستم سازگار صحبت می‌کنیم، یعنی سیستم یا اصولی که‌تمامی اجزاء و فروع و مسایلی که دراین محدوده مطرح هست، در ارتباط با هم باشند یا در حقیقت بتوانند همدیگر را توضیح بدهند، که در آنجا مثال و نمونه آورده شد. مثلا از دیدگاه ماتریالیستی

یک‌اصل‌را در رابطه با تبیین‌جهان میگوید و بعدا ازآن در محدوده‌ٔتاریخ، عنصر اقتصادی و در ارتباط با انسان عنصر آگاهی رااصل‌میگیرد. پس در در حقیقت‌ما در این بحث وجود مسئله اصلی که دنبال آن هستیم ایجاد و پی‌ریزی یک همچنین سیستم نظری است که ما بتوانیم بر اساس‌این سیستم نظری ــ که می‌سازیم ــ انبوهی از مسائل فرعی، جزئی و حاشیه‌ای که شاید هر کدام از آنها را بطور مجرد و جدا نتوانیم توضیح و پاسخی بر آن پیدا بکنیم (یا حداقل در شرایطی که ما زندگی میکنیم، این امکان وجودنداشته باشد) در ارتباط با آن دیدگاهها و در ارتباط با آن‌اصول کلی این توضیحات را بدهیم‌وذهن خودمان را در حقیقت از زیر انبوهی از سئوالات و مسائل آزاد کنیم.

در اینجا برای اینکه اهمیت این مسئله روشن شود، توضیح بیشتری لازم است. مثلا در برخورد با خود ایدئولوژی و جهان‌بینی توحیدی، ما دراینجا با مسائل و موضوعات متعدد و مختلفی مواجه هستیم (حالا بطور مقدم به صحت و سقم آن‌کاری‌نداریم) ازمسئله‌ٔ امام‌زمان گرفته، ازمسئله ملائکه‌گرفته و مسائلی مشابه اینهاکه این مسائل، شیوه‌ٔ برخورد درست با آن و پاسخ درست آن را، چگونه باید جستجو کرد. مسائلی که شاید در شرایط موجود مانتوانیم پاسخ دقیق و کاملی برای آن داشته باشیم. شاید تعابیر و تفاسیر مختلفی شده باشد ولی‌منظور ما یک پاسخ درست و واقع بینانه است. آیا این مسائل بایستی باعث بشود که‌ذهن را مغشوش کند؟ و یا باید این مسائل‌را به‌عنوان نقاط ضعف و اشکالات و ایراداتی در سیستم و نظرگاه فلسفی خودمان ببینیم؟ این مسائل را چگونه می‌توان جواب داد چگونه‌می‌شود ازاین فشارهای ذهنی خلاص شد؟ در حقیقت اگر ما دربحث فلسفه‌و تبیین فلسفی پذیرفته باشیم که نهایتا تبیین درست و واقع‌گرایانه از هستی یک‌تبیین بیشتر نیست، بنابراین ما در نهایت‌به دنبال این‌چنین

www.iran-archive.com

تبیینی هستیم . یعنی تمام تلاشها و فعالیتهای ما دراین زمینه ، در این جهت و به‌این‌سمت معطوف می‌شود . پس اگر اثبات کردیم (به اثبات آن در این لحظه‌کاری نداریم) که آن‌دیدگاه و آن‌تبیین‌واقع‌گرایانه‌ای که ما به دنبالش هستیم ایـــن‌تبیین و دیدگاه و نظرگاه فلسفی ، همان تبیین‌و نظرگاه توحیدی‌هست . یعنی درحقیقت به تبع این مسئله یک‌سیستمی و یک نظرگاه فلسفی را پذیرفته‌ایم که تمامی اجزاء و عناصرش در یک ارتباط سیستماتیک با همدیگر هستند وبه همان قطعیت و قاطعیت اصول ، طبعا مسایل فرعی و جزئی تر هم واقعیت دارند و قابل اثبات هستند . پس اگر که نتوانیم در این نقطه پاسخ دقیق و جزئی وتشریحی این مسایل را پیدا کنیم (به دلیل اینکه پذیرفتیم اگر یک‌سیستم و یک نظرگاه فلسفی ، نظرگاهی واقع‌گرایانه‌و درست باشد) . تمامی مسائلی که به‌ترتیبی از این‌نظرگاه ناشی می‌شود و می‌جوشد آنها نیز دقیقا و قطعا واقعیت دارند و درست هستند، مگر اینکه ما درصحت اصول و نظرگاههای کلی شک بکنیم . به طور مثال اگر دیدگاه‌فلسفی ماتریالیستی دیدگاه‌و اقع گرایانه‌ای باشد و تبیین درستی ازهستی داشته‌باشد، خواه‌ناخواه‌تمامی مسایلی‌که‌درجزء و به‌طورفرعی‌مطرح می کند آنها هم باید مسایل‌درست وواقع بینانه‌ای‌باشد واگر ما در جزئیات‌دچار تناقضاتی می‌شویم ، دقیقا این تناقضات می‌تواند ما را رهنمون بشود که حتما این نظرگاه‌کلی وفلسفی دارای اشکالاتی‌وایراداتی هست . نمی‌توان‌نظرگاهی درست و واقع‌گرایانه‌باشد ولی در جزئیات و یا در مسایل فرعی‌تر، مسایل را خوب توضیح ندهد و خوب روشن نکند . پس در حقیقت از این ارتباط سیستماتیک اصول و سیستم‌سازی‌که صحبت می‌کنیم ، در نهایت به دنبال این هستیم که زمینه‌ای‌را بسازیم که‌همین‌مشکلات و معضلات ذهنی و مسایلی که‌به‌آن اشاره شد دقیقا پاسخ واقعی خود را بیابد ، پاسخی که درحقیقت ذهن ما از نگرانی خارج‌بشود وبتوانیم آرامش‌پیدا کنیم . و بتوانیم قاطعانه

به‌این‌ایدئولوژی و به این نظرگاه مطمئن و مؤمن باشیم. برای حل این مسایل دقیقا "این‌زمینه‌لازم‌است‌ودر نهایت یکی از اهداف سیستم سازی این است. یعنی اگر ما از مسئله‌ٔ امام زمان و مسئله‌ی وحی صحبت می‌کنیم، از مسئله‌ٔ قیامت صحبت می‌کنیم، و مسایلی که طبعا مکانیزمش برای‌ماروشن‌نیست و یا در آینده هم به این سادگی روشن نخواهد شد ولی به دلیل پذیرش آن نظرگاه‌کلی و به دلیل پذیرش‌این سیستم که این مسایلی که ذکر شد به مثابه اجزایی یا فروعی از این سیستم هستند ــ به دلیل این پذیرش ــ این مسایل را با همان قاطعیت پذیرفته‌ایم و قبول داریم و طبعا ذهن درگیر این مسایل نخواهد بود در صورتیکه در آینده پاسخ های قاطع تری به لحاظ تشکیلاتی و جزئی پیدا خواهیم کرد.

بر اساس‌این توضیحاتی‌که‌در‌مورد سیستم و سیستم سازی داده شد. حال می‌خواهیم ببینیم استفاده از قرآن در این بحثی که‌ما داریم به چه شکل است ؟ (چون سئوالات مختلفی دراین زمینه می‌شود) آیا این شیوه درست است که مابیائیم بحث کنیم، استدلال کنیم و بعدا آیاتی‌از قرآن برای تائید نظرات خودمان‌بیاوریم ؟ چرا به طور مقدم نمی‌رویم از خود قرآن‌این مسایل را توضیح بدهیم و اثبات کنیم ؟

براساس‌همین توضیحاتی‌که داده‌شد، درحقیقت پاسخ دقیق و واقعی به این مسایل‌به اینجا بر می‌گردد که استدلال و صحبتهای ما، یا فاکت‌ها و یاچیزهایی که‌از قرآن می‌آوریم، اینها تا چه حد واقع بینانه است ؟ و تا چه‌حد می‌تواند پاسخ درست و واقعی این مسئله باشد ؟ و دقیقا به اینجا برمی‌گردد‌که بطور مقدم این دیدگاه نظری و فلسفی را و یا این تبیین را، یااین‌سیستم را درکلی‌ترین‌اصولش، و در کلی‌ترین تبیناتش ــ که طبیعتا همان تبیین هستی و تبیین جهان هست ــ پذیرفته و اثبات کرده باشیم. یعنی اگرما در بحث وجود موفق بشویم و ثابت کنیم که تبیین درست و

www.iran-archive.com

واقعی از هستی، تبیین توحیدی هست (البته باتوضیحی که درموردا ین تبیین درآینده داده خواهد شد)، خواه‌ناخواه تمامی این مسایلی که در این ارتباط مطرح هست، مسایلی که درصحت واصالتش تردیدی نیست ــ نه آن چیزهائیکه بهاسلام و قرآن نسبت داده شده است ــ این مسایل و مطالب واقعیت دارد و دقیقا با این تبیینات سازگار است.

و براین اساس اگر درضمن بحثها صحبتها، آیاتی ازقرآن و یا تکه‌هایی از نهج‌البلاغه به عنوان شاهد ومثال آورده می‌شود، دیگراین مفهوم را پیدا نمی‌کندکه ما خط خودمان را می‌رویم و کار خودمان را می‌کنیم و بعدا آیاتی ازقرآن یا خطباتی از نهج‌البلاغه را می‌آوریم، نه. یعنی اگرما اثبات کنیم که تبیین توحیدی تنها تبیین‌درست و واقع‌گرایانه از هستی است، بنابراین‌این تبیین نمی‌تواند باواقعیات سرسخت و خدشه‌ناپذیر علمی و عینی درتناقض بوده و ناسازگار باشد و اگر تناقض یا ناسازگاری‌یی مشاهده می‌کنیم این تناقض‌یا ناسازگاری دقیقا ناشی از عدم تسلط ما به دیدگاه فلسفی و تبیینات فلسفی توحیدی است.

و یا به آن مسایلی که‌مارک علمی به آن می‌زنیم، که در آنها تردیدی نیست. ولی اگرواقعا آن‌نقطه‌نظر، نقطه‌نظری علمی، عینی و واقعی باشد، نمی‌تواند با تبیین توحیدی ناسازگار و با قرآن ناسازگار باشد. ولی طبیعی است که پاسخ قطعی و دقیق این مسئله را زمانی می‌توان، داد که اول اثبات کرده‌باشیم که‌نظرگاه درست و واقع‌گرایانه وتبیین درست‌از هستی، تبیین توحیدی هست.

پس با این شیوهٔ ورود به مسئله به طور مقدم (بدون‌آشنایی به خود قرآن که خود قرآن چی می‌گوید و از چه مسایلی صحبت می‌کند، فرهنگ حاکم برآن ومعیارهایش‌چیست؟) میخواهیم دنبال‌این باشیم که به ترتیبی که علم توضیح داده ومثلا نظریهٔ تکامل را ثابت کرده، در قرآن هم

به این شیوه دنبال مسئله باشیم ، بدون اینکه توجه داشته باشیم که کار قرآن چیست ؟آیا تبیینات فلسفی است ؟یا توضیح نظرگاههای علمی ؟ (برای آشنایی با خود قرآن وشیوهٔ استفاده از قرآن هم ، مراجعه کنید به دو کتاب که اخیرا" از طرف خود سازمان منتشر شده "چگونه قرآن بیاموزیم "و "دینامیزم قرآن")

باز هم با وجود اینکه با این مسایل به طور نسبی آشنایی پیدا می‌کنیم ، (با خود قرآن و فرهنگش) ولی پاسخ واقعی مسئله را زمانی می‌توانیم پیدا کنیم که به‌طور مقدم ، تبیین درست وواقع گرایانه از هستی را پیداکرده باشیم . بعد از آن می‌بینیم که انبوهی از این سئوالات و مسایل جوابش داده خواهد شد ومشکلی برای ما نخواهد بود . بنابراین در مورد شیوه‌ی برخورد و استفاده از قرآن ، طبیعی است که مابحثمان رامی‌کنیم و موارد و نمونه‌هایی را که می‌تواند درحقیقت موٴید این بحث باشد ، از این نمونه‌ها و موارد ، استفاده خواهیم کرد .

مطلب بعد در مورد این است که آیا تکامل مقوله‌ای علمی است یا مقوله‌ای فلسفی است ؟

این مطلب بیشتر در این رابطه مطرح میشود که در این زمینه سئوالاتی شده بود که ، تکامل چیزی است که ماتریالیست‌ها هم قبول دارند ، یا هرکس که به نتایج ودستاوردهای علمی موٴمن وپایبند باشد ، آنهم تکامل را قبول خواهد داشت پس چرا مادر بحثهایمان صحبت از این میکنیم که پذیرش تکامل از لحاظ فلسفی با ماتریالیزم متناقض است ؟همانگونه که قبلا در این زمینه صحبت شده است ، ما موقعی که از تکامل ، در قلمرو علم ، یا به مفهوم علمی صحبت می‌کنیم ــ یعنی اینکه مادهٔ درحال حرکت و مادهٔ درحال پیچیده شدن ــ یا از نظر علمی ، معنی تکامل با پیچیدگی مترادف است . ولی موقعی که از تکامل به مثابهٔ یک معیار ، به‌مثابهٔ مبنای ارزش گزاری ،

به این معنی که هرچه تکاملی باشد ،خوب است و هرچه ضد تکاملی باشد بد است، هرچه که درجهت تکامل باشد حق است، درست است و هرچه که در جهت تکامل نباشد ، غلط ، باطل و نادرست است، در حقیقت زمانی که تکامل مبنا و معیار ارزش‌گزاری ما میشود ، مسئله از قلمرو و محدوده‌ٔ علم و شناختهای علمی خارج شده است و نیز به همین‌دلیل است که فلاسفه و دانشمندان بورژوازی هیچگاه تکامل را تحت این‌عنوان نمی‌خوانند ، بلکه تکامل‌را تحول میگویند . یعنی ، تغییرو حرکت به سمت پیچیدگی حال اینکه آیا نفس این پیچیدگی چیز ارزشمندی و یا چیز مثبتی است؟ آیا میتواند مبنا و معیار ارزش‌گزاری ما باشد ؟ این در حقیقت به سیستم و نظرگاه فلسفی برمیگردد . یعنی مقدمتا می‌بایست به‌لحاظ فلسفی یک ایده‌ٔ کمال را ، یک کمال مطلق را یا یک پیچیدگی مطلق را پذیرفته باشیم . به دلیل اینکه حرکت ماده درجهت و در سمت پیچیده شونده‌اش، به سمت آن‌پیچیدگی و یا به سمت آن کمال‌نهائی است و هر لحظه به‌آن‌نزدیکتر میشود ، این پیچیدگی ارزشمند است و میتواند مبنا و معیار ارزش گزاری قرار بگیرد .

به همین دلیل موقعی که از تکامل به مثابه مبنا و معیار ارزش‌گزاری صحبت‌می‌کنیم طبعتا این دیگر با ماتریالیزم درتناقض و تضاد است . یعنی دیدگاه‌فلسفی‌ای‌که پیچیدگی را تابی‌نهایت (یکاوجی ، نهایتی و سمتی و کمال را تابینهایت یعنی عین بی‌کمالی) معتقد نیست ، به‌عبارتی سمت و جهت‌و مضمونی برای هستی معتقد نیست ،طبیعتااگر بگوید که چون تکاملی می‌باشد درست و ارزشمند است ، چون پیچیده شونده است‌ارزشمند است ، این به لحاظ نظری و تئوریک چیز درستی نیست و با دیدگاهش متناقض است . یعنی درچنان دیدگاه‌فلسفی ، صرفا میتواند از پیچیدگی‌ی‌صحبت‌شود که ، ماده‌ٔ پیچیده شونده ، پیچیدگیش‌تابینهایت‌باشد. پس‌بنابراین ، با این توضیحاتی که‌دادیم موقعی‌که از تکامل در محدوده و قلمرو علم‌صحبت

میکنیم ، منظورمان پیچیدگی است . یعنی مادهٔ درحال حرکت و پیچیده شونده . و موقعی که در قلمرو فلسفی به مثابهٔ یک مسا و معیار ارزش‌گزاری صحبت میشود ، دقیقا ایدهٔ کمال یا ایدهٔ کمال مطلق در آن هست و از اینجا با ماتریالیزم در تناقض می‌افتد . **مطلب دیگر در همین رابطه ، مسئله‌ایست که در رابطه با دیالکتیک هم عنوان میشود ، که آیا دیالکتیک مقوله‌ای است فلسفی یا علمی ؟** و بر این اساس موقعی که ما از دیالکتیک در کادر توحید صحبت می‌کنیم . منظورمان چیست ؟ اگر دیالکتیک را به مثابهٔ عامترین قوانین حاکم بر ماده و حرکت ماده در نظر بگیریم ، این دقیقا یک مقولهٔ علمی است . همانگونه که در هر قلمرو و درهر محدوده‌ای ، شناختهای علمی ما نهایتا به کشف ــ قانونمندیهای حاکم بر آن محدوده و قلمرو منجر میشود . پس طبیعتا موقعی که دیالکتیک به عنوان قوانین حاکم بر ماده باشد ، به مثابهٔ یک مقولهٔ علمی در دیدگاههای فلسفی مختلف قابل استفاده است . البته دیدگاههائی که با این قانونمندیهای علمی و عینی ناسازگار نباشند .

ولی ، زمانی که ما این قانونمندیها را به کل هستی و به کل وجود تعمیم میدهیم ، یعنی مطلق میکنیم (به این ترتیب که دیالکتیک را به مثابهٔ عامترین قوانین حاکم بر هستی میگیریم) ، این در حقیقت فلسفی کردن قوانین دیالکتیک است . همان چیزی که طبیعتا از درونش ماتریالیزم بیرون میآید . موقعی که ما از قوانین فیزیک و شیمی صحبت میکنیم ، قوانینی که برپدیده‌های فیزیک و شیمیائی حاکمند دقیقا مقولات علمی هستند . ولی زمانی که این قانونمندیها را مطلق کنیم ، یعنی کل هستی را . با این قانونمندیها توضیح دهیم ، درحقیقت با یک دیدگاه فلسفی مواجه هستیم ، با دیدگاه فلسفی مکانیستی ، دیدگاهی که میخواهد هستی را مکانیکی وماشینی توضیح بدهد . قوانین فیزیک و شیمی قوانین علمی هستند . ولی ،

تعمیمشان به‌کل هستی و کل وجود، به معنای فلسفی کردن مسئله و ساختن یک دیدگاه فلسفی، دیدگاه فلسفی مکانیستی است. در مورد دیالکتیک هم همینطور است: **دیالکتیک به‌مثابه عامترین قوانین حاکم بر حرکت ماده، در قوانین علمی است. ولی دیالکتیک به‌مثابه قانونمندیهای حاکم بر کل هستی، در دیدگاه فلسفی است.** به‌این ترتیب، ما این را مفروض گرفتیم که هر واقعیتی خارج از ذهن ما، ناگزیر بایستی بوسیله دیالکتیک توضیح داده شود. نه، موقعی که از دیالکتیک در کادر توحید صحبت میکنیم، دقیقا منظور اینست که دیالکتیک را به‌مثابه عامترین قوانین حاکم بر ماده (مثل قوانین فیزیک و شیمی و قوانین مکانیک نیوتنی) قبول داریم. ولی در درون و چهارچوب یک تبیین و یک نگرش توحیدی، نگرشی که اصل و اساس آن بر وحدت است، بر تضاد نیست. درصورتیکه در دیدگاه فلسفه ماتریالیستی، اصل بر تضاد است. **یعنی اگر دیالکتیک را مطلق کنیم و بگوئیم کل هستی را میتوان با دیالکتیک توضیح داد، دراینصورت به تضاد اصالت داده‌ایم. درصورتیکه در قلمرو تبیین توحیدی، ما به وحدت اصالت میدهیم.** با مسائل مختلف دیگر هم در این رابطه مواجه هستیم که پاسخ آنها نیز به‌همین ترتیب خواهد بود. یعنی تاوقتی که از قانونمندی صحبت میکنیم، در قلمرو علم هستیم و تمامی دستاوردها و قانونمندیها را نظر ما قابل پذیرش است. ولی، زمانی که دست به مطلق کردن اینها میزنیم و میخواهیم کل هستی را با اینها توضیح دهیم، همانطور که مرز ماتریالیزم دیالکتیک با ماتریالیزم مکانیستی دقیقا در این نقطه جدا میشود (که میگوید: تعمیم قوانین شیمیائی و فیزیکی به کل هستی درست نیست)، مرز ما هم درحقیقت با ماتریالیست‌های دیالکتیک در تبیین هستی دقیقا در این نقطه جدا میشود که: دیالکتیک موقعی که بخواهد به کل هستی تعمیم داده شود، از نظر ما قابل قبول نیست ولی، در محدوده‌ٔ قوانین حاکم بر ماده، یک واقعیت علمی و عینی است.

مطلب بعدی، چرا تکامل در بعضی از شاخه‌ها به بن‌بست می‌رسد؟ـ البته پاسخ این مسئله طبیعتا ورود در قلمرو تشریحات و مکانیزمها است. ولی، چون سئوال شده است، در حدی که امکان پاسخ به آن باشد، توضیح می‌دهیم.

در بررسی علمی وعینی پروسهٔ تکامل، مشاهده می‌کنیم که تمامی ماده باهم تکامل پیدا نمی‌کنند. یعنی، هرچه جلوتر می‌رود، بخش محدودتری از ماده است که تکامل پیدا میکند. یا در حقیقت، جریان تکامل را میشود به یک درخت تشبیه کرد، که دارای یک تنه اصلی و یکسری شاخه‌های فرعی است. تنه‌اش که هرچه بالاتر می‌رود، نازکتر و کوچکتر میشود. یعنی ما با این مسئله روبرو هستیم که: تکامل در مسیرهای مختلف به بن‌بست می‌رسد و متوقف میشود و فقط یک راه است که جلو میرود و ادامه پیدا میکند.

اپارین درکتاب منشاء حیات توضیح داده است که: در پروسهٔ تکامل هر پدیدهٔ نو وجدیدی که ایجاد میشود شرایط ایجاد پدیده‌های مشابه‌خود را از بین می‌برد. نمونه و مثال مشخص این مسئله را خودش در رابطه با حیات توضیح میدهد ومیگوید: زمانی که حیات روی زمین ایجاد میشود، موجودات ذی‌حیات حدود هفتاد الی هشتاد درصد موادی را که بایستی درادامهٔ فعل وانفعالات خودش به حیات منجر شود به مصرف تغذیه خود می‌رساند. میگوید: این تصور که ماروزی در نقطه‌ای از زمین مشابه آن آبگیر ابتدائی، شاهد ایجاد مجدد حیات باشیم، تصور نادرستی است. به‌دلیل اینکه، از زمانی که حیات در روی زمین ایجاد شد، شرایط ایجاد مجدد حیات از بین رفت ومکانیزم مسئله را هم اینطور توضیح میدهد که، موجودات ذی‌حیات ۷۰ الی ۸۰ درصد مواد آن راکه باید صرف ایجاد حیات بشودبه مصرف تغذیه خودشان می‌رسانند. مثال مشخص‌تر اینکه مسئله را میتوانیم درمورد مسائل اجتماعی ببینیم، در رابطه با سازمانها و جریانهای سیاسی: بطور

مثال اگر ما به‌این نتیجه برسیم که در سال ۴۴ که سازمان مجاهدین خلق بنیانگزاری‌میشود، در حقیقت، سازمان مجاهدین و این جریانی که شروع به حرکت می‌کند، ادامه و تکامل تاریخی مبارزات گذشته‌است، یعنی این مبارزات، ادامهٔ تکاملی و تاریخیشان، در مجاهدین‌خلق است. پس در حقیقت، با ایجاد مجاهدین شرایط ایجاد مجدد جریانی مشابه‌اینها از بین خواهد رفت. مگر در حقیقت، زمانی فرابرسد که مجاهدین از گردونه تکامل‌اجتماعی خارج بشوند. ولی، تازمانی که این‌جریان هست، اینها در مسیر خودشان و در حرکت خودشان شرایط را طوری به‌نفع خودشان تغییر میدهند، که‌امکان عملی ایجاد پدیده‌های مشابه آنها نخواهد بود. همان مسئله‌ای که بعضیها بعد از جریانات اپورتونیستی چنین‌تصور می‌کردندکه: مجاهدین دیگر از بین رفتند و حالا جریانات و گروههائی ایجاد خواهند شد که جای آنها را پر خواهند کرد. ولی، واقعیت نشان داد که: نه، به این‌سادگی نیست. اگر این جریان و حرکت، یک جریان تکاملی و هماهنگ بامسیر تکامل بوده، پس طبیعتا در مسیرحرکت، شرایط ایجاد پدیده‌های مشابه خودش را از بین برده و این‌تصور، باطل و نادرست است. یا درآن مسئله در رابطه با تکامل اجتماعی که، آیا مادر آینده شاهد بازگشتی به عقب خواهیم بود؟ نه، طبیعتا اینطور نخواهد بود. جریانات اجتماعی هرچه به‌جلوبروند وجریان‌تکاملی تازه‌ای ایجاد شود طبیعتا شرایط‌ایجاد پدیده‌های مشابه خودراازبین خواهند برد. بر این اساس، نه، به قهقرا بازخواهیم‌گشت و نه در آینده، با پدیده‌هائی مشابه مواجه خواهیم بود. البته طبیعی است‌که شاید در مقاطع غیرزیستی، توضیح مکانیزمی‌این‌مسئله خیلی پیچیده‌تر و مشکلتر باشد، که چگونه هر پدیدهٔ تکاملی که ایجاد میشود، با چه مکانیزم‌ها فعل و انفعالاتی شرایط را به این ترتیب تغییر میدهد؟ ولی، این‌یک بیان و یک‌تفسیر کلی از قضیه بود که مامی‌توانیم

www.iran-archive.com

در ارتباط با مقاطع حیاتی و بیولوژیک و بطورمشخصی ، در رابطه با تکامل اجتماعی این مسئله را به عینه شاهد باشیم و ببینیم که‌علت به بن‌بست رسیدن اینست: هر جریانی که زودتر این تحول و این جهش در آن‌ایجاد می‌شود (حالا به مکانیزمهایش کاری‌نداریم) ، شرایط را طوری تغییر میدهد که دیگراین‌امکان از بین خواهد رفت .

و در همین‌ارتباط سئوال دیگری شده بود که‌چرااگرماصحبت‌از این‌میکنیم که‌در پروسهٔ تکامل ، تنها پدیده‌هائی میتوانند باقی بمانند که خودشان را باجریان تکامل سازگار بکنند ، پس چرا باپدیده‌هائی مواجه هستیم که‌به لحاظ تکاملی به بن‌بست رسیده‌اند ولی هنوز باقی هستند و باقی مانده‌اند؟ طبیعتا موقعی صحبت‌ازاین‌می‌کنیم که: در مسیر وجریان تکامل ، پدیده‌ها وجریاناتی می‌توانند باقی بمانند که خودشان را باجریان تکامل یابندهٔ تکاملی ، همسازو سازگارکنند ، طبیعتا جریانها و پدیده‌هایی که در این مسیر و دراین جریان تحول یابنده و تکامل یابنده قرار بگیرند (یعنی در شرایط تازه‌ای که خواه‌ناخواه چنین دینامیزم وچنین‌انطباقی را ایجادکند) درصورتی که باشرایط بیرون ، که پدیده‌ها در آن به سرمیبرند تقریبا از چندین میلیون سال قبل بطور نسبی شرایط پیرامون‌وضعیت ثابتی داشته است (بطورنسبی درمجموع) .وطبیعتا پدیده‌هائی که سازگاری نسبی با محیطشان‌کسب کرده‌بودند ، باآن شرایط نسبتا ثابت می‌توانستند بقاءخودشان‌را تامین بکنند . مگراینکه شرایط به ترتیبی متحول می‌شده ، که این‌سازگاری به‌انطباق‌ویا در جهٔ انطباق خیلی بالاتری نیاز داشته است. مثلا همان مطالبی که‌در مورد دایناسورها گفته شد ، که یکدفعه حرارت زمین آنقدر بالا رود تاآنهائی که دستگاه تنظیم کننده حرارت ندارند ، بسوزنـد و از بین بروند .ولی ، اگرحرارت نسبی محیط ، تغییراتش‌آنقدر زیاد نباشد ، خواه ناخواه یک همچنین‌مسئله‌ای پیش نخواهد آمد . این شرایط محیطی

که تقریبا از میلیونها سال نسل بطور نسبی ثابت بوده ، (مگر در محدوده‌هائی که به‌دلایل خاص فیزیکی این تغییرات ایجاد می‌شد) ، پس اینهم درارتباط بااین مسئله که‌چرا پدیده‌هائی که تکاملشان به‌بن‌بست رسیده یا شاخه‌هائی که به بن‌بست رسیده‌اند هنوز باقی مانده‌اندوازبین نرفته‌اند ؟

یک‌مطلب دیگر هم در ارتباط با مسئله تکامل‌توضیح دهم ، که دو جلسه قبل درمورد تعریف و معیار تکامل صحبت شده بود که : **موقعی که از معیار تکامل صحبت می‌کنیم منظور چیست ؟ معیار تکامل بطور کلی ، چیزی جزانطباق ورهائی نیست . از انطباق و رهائی که صحبت می‌کنیم ، به‌مثابه معیار جوهر و مضمون تکامل ، یعنی ، هرچه‌که در پروسهٔ تکاملی جلوتر بیائیم ، هرچه‌جریان تکامل در مسیر خودش در جلوتر بررسی‌کنیم ، می‌بینیم موجوداتی که تکامل یافته‌ترند ، یا موجوداتی که پیچیده‌ترند ، قدرت‌انطباق بیشتری‌بامحیط پیرامون خودشان دارند . منظوراز انطباق تسلیم و سازشکاری** نیست (تسلیم و سازش‌همان چیزی است که قبلا هم توضیح داده شد یعنی موجوداتی که نتوانند با محیط تطبیق پیدا کنند یا تسلیم بشوند از بین خواهند رفت) . **پس ، از تطبیق که‌صحبت می‌کنیم ، جوهرش سلطه و رهائی است یعنی موجود هرچه تکامل یافته‌تر و پیچیده‌تر باشد ، توان تسلط بیشتری بر محیط‌پیرامون‌خودش‌دارد . یعنی باشرایط پیچیده‌تروتحول‌تری میتواند سازگار بشود .** بطورمثال : آن موجودی که دستگاه تنظیم حرارت دارد (موجود خونگرم) ، می‌تواند باتغییرات درجه حرارت محیط بیرون ، درجهٔ سطح بدن خودش‌را تنظیم کند و به این ترتیب از بین نرود و باقی بماند . بر این اساس ، معیار تکامل تسلط است‌و یا رهائی . که این مسئله رهائی را موقعی که پروسهٔ تکامل به انسان میرسد ، ما بطور خیلی‌عینی‌تر و حدی‌تر می‌توانیم مشاهده کنیم . یعنی انسان به لحاظ اجتماعی هرچه

جلوتر می‌آید، با شناختهای خودش و با ساختن ابزار و ادوات جدید، میتواند محیط پیرامون خود را تسخیر بکند و مسلط بشود و طبیعتا از قید و بند اجبارات محیط آزادتر شود. اینهم پاسخ به سئوالاتی بود که در رابطه با معیار تکامل شده بود. البته در مورد معیار تکامل به مثابه قانونمندی، در بحث قواعد تکامل، بطورخاص بحث مفصلتری خواهد شد.

سئوالاتی هست که در مورد زیربنای تکامل جبری و روبنای اختیاری و ارادی شده بود: که منظور ازاین زیربنای جبری چه هست؟

در بحث کلی وجود که صحبت می‌کنیم یعنی در کل حرکت و تکامل ماده موقعی که از زیربنا ــ یا بهتر بگوئیم مبنای جبری تکامل ــ صحبت می‌کنیم، منظورهمان تضادهای درونی ماده‌است که مبنای حرکت و تکامل، یا در حقیقت زیربنای جبری تکامل میباشد. ولی موقعی که از شرط یا همان روبنای آگاهانه (درپروسه کلی تکامل) در تبیین و در دیدگاه توحیدی صحبت می‌کنیم، همان مسئلهٔ هدایت و یا حرکت آگاهانه ماده مورد نظر است. (البته بحث شرط و مبنا دراین رابطه مبحث مفصلی‌است که در قسمت تبیین بیشتر در مورد آن توضیح داده خواهد شد).

در اینجا مختصرا اشاره شد که زیربنای جبری، تضادهای درونی ماده، و هدایت، روبنای آگاهانه، یا شرط حرکت تکاملی‌است. طبیعتا در جامعه موقعی که از مبنای جبری واجتناب ناپذیر تکامل (به‌لحاظ اجتماعی) صحبت می‌کنیم، طبیعتا تضادهای اجتماعی هستند که مبنای جبری تکامل را تشکیل میدهند. ولی موقعی که از روبنای ارادی وآگاهانه صحبت می‌کنیم درحقیقت نقش عنصر انسانی، نقش عنصر اراده و نهایتا نقش عنصر ایدئولوژی و وحی (که همان مسئلهٔ هدایت میباشد) است که روبنای ارادی و آگاهانه تکامل را تشکیل میدهد.

www.iran-archive.com

پس طبیعتا تکامل اجتماعی، یا تکامل درهر مقطع، بر مبنای جبری تضادهای داخلی ماده و شرط آگاهانهٔ هدایت مبتنی استو مشاهده میکنیم که به اعتبار این زیربنای جبری تکامل، خواهناخواه و در نهایت این حرکت بهپیشخواهدرفت. (اگرچهدر پروسهٔ تکاملی باید شرط انسانی و شرط اختیاریواردکاربشودتا این تکامل به جلوبرود). یعنی عناصری خـواهند آمد (ولی اینکه چه عناصری خواهند بود کاری نداریم) و این حرکت را جلو خواهند برد. پس بطورکلی توضیح مختصر در مورد زیربنای جبری تکامل و روبنای آگاهانهٔمسئله رامطرح کردیم.

متشکـرم.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

تکثیر از :
انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)
تیر ماه ۱۳۶۰

نشانی :
M.S.S. (U.S.A.)
P.O.BOX: 5475
LONG BEACH , CA , 90805

www.iran-archive.com

انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی